



1 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40

1
1
2
2
3
0
5
8
7
6
-1
11
11
11
11
31
01
51
11
71
61
-2
12
11
11

من كتاب
العقود العاقبة
 في فضائل الامام علي بن ابي طالب
 وفضائل ائمة الهدى صلوات الله عليهم اجمعين
 من تأليف
 السيد محمد باقر
 صاحب
 دارالعلوم
 حيدرآباد
 ١٢٩٠ هـ



١
 ٧
 ٩
 ٨
 ٥
 ٣

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این صحیفه علوم ربانی و این نغز فقر مبانی از کلمات جان پروردگار ملک المشایخ سلطان
 السالکین منهاج المتقین قطبک لیا اتمس الفقرا ختم المهتدین معین الملت و الدین حسن
 سنجری نوزاد مرقده شنیده می آید جمع کرده شده درین مجموع که نام اوست و دلیل العارفين
 بنام آید و قسم بدین تفصیل قسم اول در فقر و صواب قسم دوم در کمالات و تسبیح قسم سوم در
 راد و جز آن قسم چهارم در سلوک و امان آن توفیق الله تعالی الحمد لله (قسم اول)
مجلس اول بتاریخ پنجم ماه جمادیه قدره کلاک در رجب و ختمه سوره در پیش نجف
 ضعیف را که یکی از سلاک بندگان ملک المشایخ سلطان السالکین المتقین قطبک لیا
 سختی از شهری است چون دولت پایوس آن شاه فلک سیدگاه بغداد و مسجد امام
 ابواللیث سمرقندی حاصل شده همان زمان بشرف بیعت مشرف شدم و کلاه چهار تری
 از ناصر اصفیا بر این ضعیف نیزت یافت ایامه علی ذک آن روز شیخ شهاب الدین
 محمد سروری و شیخ داود کرمانی و شیخ برهان الدین محمد حشتی و شیخ حاج الدین محمد
 صفائی بکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود در لفظ مبارک آنند که منظر گاه عزت
 نزدیک نشود مگر در زیر آن معراج مؤمن نماز است چنانچه در حدیث مسطور است
 الصلوة معراج المؤمن بالارحمة فقامت بین نماز است و پیوستن سخن اول بین نماز
 است آنگاه فرمود که نماز را زی است که بنده با پروردگار خویش میگوید و در نماز
 گفتن کسی قریب است که اول آن نماز است و نماز گفتن نه شود مگر به نماز و ایندر پیش

مسطور است المصلی بنی حاجی ربه یعنی نماز کننده را میگوید با پروردگار خویش بعد
 از آن روی سوی دعا گوید و فرمود در آنچه من بخدمت شیخ الاسلام المشایخ خواجه
 عثمان یارونی نوزاد مرقده پیوستم و بارادت بیعت قبول فرمود مدت هشت سال
 در خدمت کردن ایشان یک سال نفس را آسودگی ندادم چنانچه فرمود استم و نه
 شب هر جا که خدمت خواجه مسافر میشدند دعا گوید برابر بوی دعا و جامه خواب
 توشه خواجه بر سر کرده رفتی چون سیر خدمت این درویش بید نعمت بر آن
 کرد که آن نعمت را حمدی و نهیاتی نبود آن گاه فرمودم که یافت بخدمت یافت
 پس مریدان باید که ذره از فرمان پیر سخاوت نکند و هر چه او را از نماز و تسبیح و او را
 دو جز آن ترغیب کند هوش و گوش بران متعلق باشد و آن فرمان را بفازد
 تا بمقام برسد که پر مشاطه مرید است زیرا که هر چه پیر بر پیر ترغیب خواهد کرد از بر
 کمالات حال مرید خواهد کرد بعد از آن فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین هر روزی
 را نیز معامله بود تا ده سال بر او پیروی خود توشه بر سر کرده در حج بر حقه و باز آمد آن
 نعمت یافت که آنرا حد و نهیاتی نبود که در فهم دیگران بنگهد از نعمت که شیخ
 شهاب الدین بود بعد از آن فرمود که سیر امام خواجه ابواللیث سمرقندی که در فقه
 امام است مینویسد که هر روز از آسمان دو فرشته فرود می آیند یکی بر امام کعبه
 بایستد و با او از بلند ندا کند که آدمیان و پریان بشنویید و بدانید هر که فرشته
 خدا را عزوجل بگذارد از زینهار خدا عزوجل بیرون آید فرشته دوم بر امام خمیره
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بایستد و ندا کند که آدمیان بدانید و بشنویید
 که هر که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و سلم بگذارد و سجده کند از شرف
 بے بهره ماند آنگاه فرمود که در مسجد کربلا بر او ایامی بغداد حاضر بودم کمالات
 در خلال انگشتان میرفت بوقت و شو کردن فرمود که یکی از سنت است زیرا چه

در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب کرد صحابه را
 در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را بوقت ابدست خلال کند
 حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نکند آن گاه فرمود که وقتی بانو ابراهیم
 شیرازی یکجا بود وقت نماز شام بود خدمت خواجهره تجید و وضو می کرد خلال
 انگشتان را ایشان سهوا فراموش شد بآلف عینب از داد و در و در و در می فرود آمدند
 که اجل دعوی دوستی محمد میبکنی و از امت او باقی حسدت او را ترک کنی بعد از آن
 خواجهره اجل سوگند خورد که از آن روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از من
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ترک نشد آن گاه فرمود که وقتی خواجهره اجل شیرازی را از حد
 خاطر تر دیدم پرسیدم که حال و با چرا چسبست فرمود که از آن روز باز که از من
 خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فرود این رسو شود بر آن خواجهره کلمات
 چگونه خواهم نمود آن گاه فرمود که در صلوته مسعودی بطریق ترغیب است ابومریر
 رفته در فقه سنت نبشته است که هر اندامی را سبب استن سنت است
 چنانچه در حدیث مسطور است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که سبب استن
 هر اندامی سنت من است و سنت پیغمبران پیشین که پیش از من بودند پس
 فرمود از آن زیاد کردن تتم باشد بعد از آن بمدرین محل فرمود خواجهره فضیل عیاض
 در وقت بردست استن دوبار فراموش کرد چون نماز بگذارد بمدران شب
 حضرت ریالت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید گفت که عجب آمد که در
 وضو تو نقصانی باشی خواه از بیعت استخواب بیدار گشت باز از سر تجید
 وضو کرد برائے کفارت آن و برفش خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد تا
 یکسال آن گاه فرمود که طائفه عارفان اهل فضل اند و ایشان مستغرق صحبت
 دوست اند پس در شرح خویش ایشان مینویسند چون بنده در شب با طهارت

خسب فرزان شود بر فرشته را که برابر او باشند تا آن گاه که او پیدا شود فرشته گوید
 الهی این بنده را بیامرز که با طهارت نیک خفته است آن گاه بمدرین محل فرمود
 که در شرح عارفان آمده است که چون مردم با طهارت بنحید جان او را بالا
 برند بر عرش فرزان شود که خلعت نو بر او کنند چون او سجده کند فرزان شود باز
 گردانید که بنده نیک است که با طهارت خفته بود و آنکه ابله طهارت خفته باشد
 جان او از آسمان اول باز گردانند و بگویند که این اللواتی آنکه بالا برند ایم خدا
 را سجده کنند همیشه آن گاه بر لفظ مبارک را ندانند کفیه مینویسد که از رسول
 علیه الصلوته و السلام آمده است که الیمین لکل مالیتا للمقعد یعنی دست راست
 مردم از برای طعام خوردن و بر دست چپ بر استنجا کردن
 است آن گاه سخن بیان افتاد بود که چون مردم مسجد در آیند سنت این است که
 پائے راست مسجد بنهند کیکی ز سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و
 چون بیرون روند با چپ بیرون نهند آن گاه فرمود وقتی خواجهره سفیان ثوری در
 مسجد درآمد با چپ بسجده بیرون مسجد نهاد و از بر آمد که نذر در خانه خدا او چنین
 باد درمی آئی پس از آن روز باز خواجهره سفیان ثوری گوید آن گاه
 سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک آنکه عارف کسی را
 گویند که از عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بروی نازل گوید و در یک زمان چند هزار
 تجلی و حال میبدم پیدای شود آن گاه فرمود که عارف کسی را گویند که حملگی عالم
 بدانند و از عقل صد هزار در معنی بیرون دهد و بیان کند جمله دقائق محبت
 جواب گوید و همه وقت در بحر معنی شنا کند تا آنکه در اسرار و انوار الهی بود
 آنرا بیرون آورد و پیش جوهر بیان مبصر عرض کنند چون ایشان آنرا بینند پسندند
 تحقیق بنده اند که او عارف است بعد از آن بمدرین محل فرمود که عارف همه

وقت در ولوله عشقت و متحیر در آفرینش قدرت خدای باشد اگر استاد است
 در و هم دوست است اگر شسته است و ز کرد دوست است و اگر خفته است و
 خیال دوست متحیر است اگر سید است در گرد حجاب عظمت دوست است طوا
 میکند بعد از آن فرمود که اهل عشق نماز باید بگذارند و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب
 آید و مقصود ایشان از این باشد که به نظر دوست قبول افتد و انوار تجلی و مبهم بر ایشان
 گردد آنگاه فرمود چون آنکس نماز فرض بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد و محترماً
 فرمائند تا میاید و برابر او بایستد تا آن زمان او را آموزش خواهند که او از آنجا بر خیزد
 آنگاه بپردازد محل فرمود که خواجیه جنید بغدادی رحمه الله تعالی در عمده خویش
 نویسد و آن اشارت است از امر الهی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ابلیس را نمیکند و یافت پس بدغم و اندوه ترا سبب چیست که چنین به خود بگذرانی
 جواید که از جنای چهار گروه است تو یکی موزنان که ایشان بانگ میگویند زیرا چه
 آن زمان که ایشان بانگ نماز میگویند بر که میشنود سجا و مع ذل مشغول شود گینه
 و شنونده آمرزیده می گردند دوم گروهی که بغزایرون آیند از آواز سم اسبان ایشان
 که چون ایشان تکبیر میگویند و بر آئے خدا و جنگ می در آیند زمان میشود که ایشان
 را با اهل ایشان میامرزیم سوم گروهی که نیندگان حلال در ایشان پس چون ایشان
 از آنکس حلال خود کسی نصیب کنند خدا انتحالی ابرکت آنکس حلال ایشان را و آنکسان
 را بیامرزد چهارم گروهی که چون نماز بگذارد و نشینند تا آفتاب آید پس نماز
 اشراق بگذارند گفت یا رسول الله آن روز که من در میان ملکوت بودم در لوح محفوظ
 دیده ام هر که نماز بگذارد بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد و بندگرمی مشغول بود تا آفتاب بر آید
 اشراق بگذارد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی از
 او که باشد با و میامرزد و از آنش معجز خلاصی دهد بعد از آن فرمود که در فقط الا کبر

نشسته دیده ام بروایت امام المتقی ابو حنیفه کوفی آنکه وقتی نباشی بود چهل سال سخن
 دزدی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب دیدند که در بهشت میخرا
 خلق میخرا مانند سوا که درند تو کفن دزد بودی چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی
 جواید که در من کچیز بود آن زمان که نماز بگذارد و بجا نماز قرار گیرد تا آفتاب آید
 اشراق میکند آدم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حقیقتی است که چون نیک بر بسیا
 بخش است از برکت این پیام زید و کردار نیک مرا نحو کرد و بدین درجه رسانید آنگاه ملائم
 ای معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود و بدینچه فرود ماند اگر آن زمان چند
 هزار ملک که بهر نوعی عجب دیگر باشد بر عرض کنند به وقت او در آن زمینند مگر در میان
 چیز که فرود شده است کچیز نشان عارفان همین است که عارف به وقت توبه میباشند
 و آن زمان که عارف توبه میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظر گاه می افتد پس هر چه
 از ایشان ظاهر میگردد او سبب میکند بعد از آن فرمود که در عرفان عالی است آن زمان که آن
 حال در ایشان پیدا میشود در مقدم که می زند از عرش تا حجاب عظمت میگردد و
 از آنجا تا حجاب کبریا میرسد بعد از آن بقدم دوم بمقام باز میرسد آنگاه خواجیه چهارم
 آب کرد بگریست که کمترین درجه عارف همین است اما آنکه کاملان را درجه است
 اندر چه ایشان را خدا عزوجل داند کجا است کجا می رسند و که بازمی آیند الحسب
 علی ذلک مجلس دوم در روز پنجشنبه دولت پایتخت گشت سخن در جناب
 افتاده بود مولانا پناه اولدین بخاری مولانا شهاب الدین محمد بغدادی نجابت حاضر
 بودند بر لفظ مبارک آنکه جنابت زیر هر مو است بر تن آدم پس در آید که زیر هر مو
 که جنابت است آنکه ساند و ترکند موها را خوش را که اگر یکوی خشک بماند و آنکه ساند
 روز قیامت تن باطنی خصمی کند آنگاه فرمود که در فتاوی ظهیر نیشیته دیده ام در آن
 مردم پاکست آنکه جنب شود در هر چه آب بخورد آنجا پلیدند کرد و اگر او میطرهار

و یا جذب بود یا عارض بود و من بود یا کافر بود و مان پاکست بعد از آن بمیدین
 محل فرموده که وقتی رسول الله صلی علیه و آله وسلم شسته بودند صحابی بر پایه خانه رسول
 کرد یا رسول الله صلی علیه و آله وسلم اگر کسی جنب بود و هوای تابستان باشد و او
 عرق کند جامه در آن آلوده شود پلید گردد یا از رسول الله صلی علیه و آله وسلم فرمود که
 نشو و آب بن پاکست اگر بجامه رسد پلید نگردد بعد از آن بمیدین محل فرمود که
 شنبه ام از زبان خواجہ عثمان مارونی که چون آدم از بهشت بیجا آمد او را با
 حوا صحبت افتاد و بهتر جبرائیل میاید و گفت یا آدم بر خیز خوشتر از بشوی یعنی
 غسل کن چون بهتر آدم غسل کرده خوشی و فرحتی حاصل شد گفت یا انخی جبرائیل این را
 نترسد و مکافاتی هست گفت ای آدم بعد هر موی که در اندام تست نشو آب
 یکساله عبادت مرزا حاصل آید و بعد هر قطره که آب بر اندام تو رسد است
 از هر قطره خدا متعالی فرشته میا فرزند تار و زقیامت عبادت میکنند و ثواب
 آن مرزا باشد بعد از آن بهتر آدم صلوات الله علیه و سلمه گفت یا انخی جبرائیل این
 ثواب مراست یا فرزندان مرا بهتر جبرائیل گفت یا آدم هر که از فرزندان تو که
 مومن است چون او غسل از حلال کند بعد هر موی که بر اندام او بود یکساله عبادت
 در دیوان او بنویسند و بعد هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حقتعالی
 فرشته میا فرزند تار و زقیامت تسبیح و تهلل میکنند و ثواب آن مرد مومن را باشد
 چون خواجہ این تمام کرد برگریست و فرمود که این فوائد در باب کسالت است که
 از حلال غسل کنند اما طائفه که از حرام غسل کنند بعد هر موی که بر اندام باشد حضرت
 عزت یک ساله گناه در نامه اعمال و ثبت کند بعد هر قطره آب که بر زمین
 افتد یک یو آفریده شود تا روز قیامت هر بی که از آن دیو بود آید بزه آن
 انگش را باشد که او از زنا غسل کند آن گاه فرمود که اول روندگان راه طریقت

این است جو مردم در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آن آرد آن
 فرمان ذره شجافه و تقاضا و تکلّف بیشتر فرود بیاورد و پیوسته رسد که از طریقیت خوانند
 بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرايط طریقت است و آنچه در و
 فرمان است بر سنت روندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکند بیشتر در
 مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جانیک
 آشنائی آمد حقیقت بدان که در شنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد در
 مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن جو مردم درین مرتبه رسد
 پس هر چه میطلبد مییابد آن گاه فرمود که وقتی بزرگ بود از وی شنیدم که فرمود
 عارف کسی است که از هر دو کون برود فردا در پس بمقام فردا نیت تواند که برسد
 زیرا چه این راه کسی پیش گیرد که از همه بیگانه گشت آن گاه بمیدین محل فرمود که نماز
 امانت است از پروردگار عالم بر بندگان پس بندگان را واجب است که آن
 امانت را چنان نگاه دارند و حق اینچنان بجا آرند که هیچ خیانتی در وی ظاهر نشود بعد
 از آن فرمود چون اینکس در نماز میشود باید که رکوع و سجود تمام بجا آرد چنانچه شرط
 است در ارکان نماز نیکو نگاها دارد آن گاه فرمود که در صلوة مسعودی نوشته دیدم
 که چون مردم نماز نیکو تر بگذارد و حق آن تمامی بجا آرد و رکوع و سجود در قرآءت تسبیح
 او نگاه دارد و مستمکان آن نماز او را در آسمان بر بندگی از آن نماز شایع شود
 پس در باب آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش بر بند فرمان آید که سجده کن و
 بر عرش خواه مر آن نماز کننده را که حق تو نگاه داشته است آن گاه خواجہ چشم پرست
 کرد و فرمود که در حق نماز گذارندگان است و آنکه حق بجا نیارد و ارکان
 نماز نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز را خوانند که بالا بر بند در بائی آسمان
 کشاده نگردد فرمان آید این نماز را بر بند بر روی آن نماز کننده باز نیند

پس نماز بزبان حال گوید که خدا تعالی صانع کند ترا چنانکه ضالح گردی مرا بعد از این
 مخلوق بود و قتی به بخارا بودم میان اهل درندگان این حکایت ایشان شنیده
 ام که حقیقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مرتبه را دید که نماز می کند
 و رکوع و سجود و حق نماز بجای می آورد با ستاد چون او از نماز فایز آمده پرسید که
 امروز چند سال است که بدین طریق نماز میگذرانی گفت یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم امروز قریب چهل سال است که نماز میگذرانم رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که هیچ نماز نکرده درین چهل سال
 اگر منی بر دست من نمرده باشی آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان خواج
 عثمان یا ربونی رحمه الله که فزای قیامت از انبیا و اولیا تا آنجا که مسلمان شد
 اول حساب نماز خواهند کرد پس هر که از عهده نماز بیرون آمد بر سر دست و هر که
 از جواب نماز بیرون نیامد بر دست زبانه و فرخ گرفتار گشت آنگاه هم درین
 مخلوق بود که حقیقه در شهر بودم نام آن شهر یا دمنانده است اما نزدیک شام
 است بیرون آن شهر نماند بود بزرگی در آن غار مسکن داشت شیخ احد
 محله الواحد از لای گفتند به است و استخوان در وجود مبارک ایشان مانده
 سجاده نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده دعا گو از ترس شیران نه توان
 که نزدیک رود نظر آن بزرگوار بر من افتاد و از داد که بیا و ترس چون نزدیک
 شدم رو بر زمین آوردم و نشستم اول سخن که آن بزرگ بر من گفت
 این بود که اگر تو قصدی کنی او نیز قصد تو نکند یعنی شیر خود چه کس است که
 زوی می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق وارد یکی باشد هر که بود از وی
 در خوف بود شیر خود کدلم کس است که از مردم در خوف نبود الغرض ازین است
 سخنها بسیار گفت بعد از آن فرمود که امی حدویش از کجا میرسی گفتم از نجاره

فرمود و نیکو آمدی اما باید که در ویش از خدمت کنی تا مرد بزرگ گردی اما بشنو
 امروز درین غار چند سال است که سکونت کرده ام و از جمله خلایق عزالت گرفته
 ام و از ترس یکمیزی سال است که از گریه نیاموده ام ازین ترس شب و روز می
 گریم گفتم آنچه که ام است فرمود نماز است آنرا مانند نماز میگذرانم در خود می بینم
 و میگریم که آنچه نماز است که میگذرانم اگر زده آنچه شرط نماز است فوت نشود این
 جمله آنچه کردم صانع گردد سیکز مانی طاعت بر روی من باز نماند پس اید ویش
 اگر خود را از حق نماز بیرون توانی آورد کاری کرده باشی و اگر نه عمری است که
 بغفلت از مایه رود و همه کار کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید هیچکس نیست بزرگتر ازین نزدیک خدا تعالی
 در دنیا و دشتن تری قیامت بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کسی که نماز
 چنانچه شرط است نگذارد و حق آن بچایار و در بر آن بی وقت بگذارد و در وقت
 بعد از آن آن بزرگوار فرمود مرا استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین سلب
 نمیدانم حق نماز بجای می آرم یا نه چون حکایت بگفت سبب پیشداشست بر
 گرفت مراد او این سخن همه بگفت که عهده نماز بزرگ عهده است اگر سلامت این
 عهده بیرون آیی برستی و اگر نه چنان شرمند مانی که فردا این روی کسی نتوانی
 نمود بعد از آن خواج چشم پر آب کرد بر لفظ مبارک اند که اید ویش نماز کن
 دین است و کن ستون است پس وقتیکه ستون بر پاشد خانه سلامت بماید
 و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال سیر و نشود چون اسلام و دین را
 نماز ستون است هر که خلل اندر نماز ما و فریضه و سنت در رکوع و سجود اندر آمد
 پس حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب باشد بعد از آن فرمود که در شرح
 صلوات مسعودی امام زاهد رحمه الله در واسعه نوشته خدا می فرود جل در

هیچ بجای چندان تعلیظ و تشدید کرد چنانچه در نماز آنگاه بمدرین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق روایت کرد که خدای تعالی نصیحتی بجای در قرآن یاد کرده است بعضی ازان خطاب است به لفظ مدح و بعضی بر سبیل ترخیص و بعضی بوجه ترهیب مریبندگان و اندرین مقصد جامی وصیت کرد که نماز را بر پائے دارید که ستون دین نماز است آنگاه در تفسیر معروف است که بروز قیامت پنجاه موقف بایستاند و از پنجاه چیز ایشان را سوال کنند اما اگر بنده از سر موی از شتر لطف از موی ایمان و صفتهای او شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهد آن بیرون نیاید هم از آنجا بدو نوح فرستند بعد ازان به موقف دوم بایستاند از نماز و فریضه سوال کنند اگر از عهد آن بیرون آید نیکو و اگر نه هم از آنجا با موکلان و فرخ فرستند بعد ازان در موقف سوم بایستاند از سنتهای رسول الله صلی علیه آله و سلم پرسند اگر از عهد سنتها بیرون آید برید و اگر نه با موکلان پیش حضرت رسالت پناه صلی علیه آله و سلم فرستند که این کس از امرت تست که در سنتها تقصیر کرده است چون این فواید تمام کرد باقی بماند بگریست این لفظ مبارک را اندک و آنرا بر آنکس که فواید قیامت از رسول الله صلی علیه آله و سلم شرمند مانده اند پس او را کجا باشند چون از وی شرمند باشند پیش که رود بعد ازان چون خواجه این نوار تمام کرد هر کسی بازگشت الحمد لله علی ذلک مجلس سوم در روز چهارشنبه دولت پایتوس میسر گشت شش لغز و روش از جانب سمرقند آمده بودند و سجدت نشسته هم چنان مولانا بهاء الدین بخاری که ملازم صحبت خواجه بود در آمد و نشست بعد او حمدالدین کرمانی آمد روی بر زمین آورد و نشست سخندین بود که نماز فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و وقت قصار بگذرانند بر لفظ مبارک را اندک نهی مسلمانان که ایشان اند که نماز فریضه تاخیر

در حدیثی است که...

کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذرانند بر لفظ مبارک را اندک نهی مسلمانان که ایشان اند که در وقت نگذارند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد و سبب هزار و یک مسلمان ایشان که در بندگی کردن مولی تقصیر کنند آنگاه بمدرین محل فرمود که در شهر بودیم مسلمان آن شهر را رسم بود دیگر پیش از وقت بر نماز مسند شدند بی طریق منتظر استادند از ایشان سوال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر چه مستعد می شوید گفتند سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فور نماز ادا کنیم و چون مستعد نباشیم پس وقت بگذرد و خدا این روی بر رسول الله صلی علیه آله و سلم چگونه بنمایم که در حدیث ما را خبر کرده است و فرمان داده قال النبی صلی علیه آله و سلم عجلوا بالصلاة قبل الموت و عجلوا بالصلاة قبل الموت یعنی بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است بعد ازان حکایت دیگر فرمود که در روضه امام مجتبی حسن زنده روی در واسعه بنشسته دیده ام پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذارستم تمام دایخ حدیث از ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی علیه آله و سلم من اکر الکبار الجمیع من الصلوة یعنی بزرگترین گناهان است که نماز فریضه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و کجا هر دو نماز بگذرانند بعد ازان فرمود که در مجلس خواجه عثمان ماری فی نور الله مرقد حاضر بودم از ایشان شنیده ام بروایت ابوهریره که رسول الله صلی علیه آله و سلم فرمود که خبر کنم شمارا از نماز منافقین گفتند بیا رسول الله گفت هر که نماز دیگر را تاخیر کند تا فرود شود آفتاب بدو وقت که متغیر گردد و روشنائی می رود بزه مند شود پس یاران روز زمین آوردند و گفتند یا رسول الله صلی علیه آله و سلم وقت او تعیین شود فرمود وقت او این است که آفتاب ننگ خود را گردانیده باشد و روشن باشد بر کعبه یعنی زردنگشته باشد اندر تابستان و زمستان بمس حکم دارد بعد ازان فرمود در هدایه فقه این حدیث

بنشسته دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 سلم فرموده است اسفروا بالعباده عظمی الا اجر یعنی نماز با عبادتش تر بگذارد تا ثواب
 بیشتر یا بید و در نماز پیشین سذت است که تاخیر کنید تا هوا خشک شود آنگاه
 بگذارد در تابستان و در زمستان همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارد پناهنده
 در حدیث آمده است از رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود با الظاهر فان شدت الحر من وجع
 یعنی در تابستان نماز پیشین در خشک گاه بگذارد بعد از آن فرمود که وقتی خواجه بایزید
 بسطامی رحمه الله تعالی را نماز با عبادت قصدا شد چندان که بگریست و فرمود که در
 بیان نیکو با لطف آفرید که ای بایزید چندان که بگریست و فرمود که در نماز با عبادت فوت
 شده ثواب هزار نماز با عبادت در نماز اعمال و بنشسته شد آنگاه فرمود که در لطف محبوب
 قریشی بنشسته دیده ام که هر که پنج نماز پوسه بگذارد تا فراموشی قیامت پیش او شده آن نمازی
 رود بعد از آن بر لفظ مبارک اند و این خبر فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
 هر که نماز نیست و ایمان نیست آنگاه فرمود قال علیه الصلوة السلام لا ایمان لمن لا
 صلوة له بعدین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی
 که در تفسیر مام زاهد آمده است فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون یعنی
 چنان باشد که ویل چاه است اندر دوزخ و گویند که وادی است اندر دوزخ
 در آن وادی عذاب سخت و آنگاه بنامند که گسایر که نماز را از وقت تاخیر کنند و
 در وقت نگذارند بعد از آن ویل تفسیر فرمود که ویل سفتا و سفتا بار بخدا می عزوجل بنالاردند
 و عذاب آخرا رسایلین عذاب چنین سخت جای که لم طالعه خواهد بود فرمان آید برای
 آنگاه نماز در وقت بگذارد و قصدا کنند آنگاه فرمود که وقتی امیر المؤمنین علی رضی الله
 تعالی عنه نماز شام بگذارد در آسمان حکم کرد ستاره در آسمان پدید آمده بود و چنانک
 شد اندر خانه رفت کفارت آن برده آزاد کرد و این او سبب آن بود که چون او از فرمود

تاخیر کند در حال نماز مغرب بگذارد که سذت است بعد از آن سخن در صدقه و وقت
 بود بر لفظ مبارک که هر که گرسنه را سیر کرد اند حق سبحانه تعالی روز قیامت میان او و
 میان دوزخ هفت حجاب پیدا آرد که بزرگی هر حجاب پانصد سال اه باشد
 آنگاه لحنه سخن در دوزخ گفتن قلعه بود بر لفظ مبارک که هر که سوگند دروغ خورد
 گوئی خانمان خود او بریان کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه بگیرند آنگاه همدین
 محل حکایت فرمود که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکور بود مولانا عماد الدین سخا گفت
 از حد مرصالح بود و تذکره میگردان حکایت از وی شنیده ام که وقتی خدا عزوجل صبر
 موسی صلوات الله علیه صفت دوزخ میگرد فرمان آمد که یا موسی اندر دوزخ ما و برای
 آفریده ام و آن ما و سیفتم دوزخ است از همه پر هول تر و تاریکتر و آتش آن بهتارک
 و تیزتر و عذاب سخت تر است و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگها کبریت است اندر آن دوزخ
 که هر روز آخر امتا بند پس ای موسی بگفته که از انگریزیت است اگر در دنیا افتد همه آید
 دنیا خشک گردد از تیزی آن کوه با فروریزد و از سوزش آن هفت طبق زمین بگافاز
 گرمی آن پس ای موسی لعذاب بنسخی از برای دو گروه آفریده اند یکی از برای آنکس که ستیزه
 کاری کنند در نماز یعنی نگذارند دوم از برای آنکس که سوگند دروغ خوردند بنام من
 آنگاه همدین محل فرمود که بزرگی بود او را خواجه محمد سلیم طوسی گفتندی وقتی در کار
 خدمت ایشان سوگند راست بر زبان راندند و این بحالت شکر بود چون در عالم صحبت
 پر رسید که من سوگند روز خود هم گفتندی فرمود که چون امروز نفس من خیره باشد
 بدین سوگند راست که خورد فرود سوگند بگیرم خورده خواهد شد چون عادت شد بعد هم
 راندنایم سخن ز گویم خدمتخواه چهل سال نریست بر بیج آفریده سخن گفت کفارت آن
 یکسو راست که خورده بود بعد از آن دعا گوئناش نمود که اگر خدمت خواجه را کار آمد
 گفت اشاره کردی و با اشاره کار فرمودی چون خواجه این فواید تمام کرد خلق و دعا گو

رومی بر زمین آورد هر کسی بازگشت خواجه مشغول گشت آنحضرت علیه السلام علی ذالک
مجلس چهارم روز دوشنبه سعادت پابوس حاصل شد از روز پنج شهاب الدین
 بهروردی و خواجه اجل شیرازی شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه دیدن
 آمده بودند سخن دران افتاده بود که صادق در محبت کسیت بر لفظ مبارک راند
 که صادق در محبت کسی بود که چون بلاست دوست بازگردد او بطبع رغبت آن بدارد
 قبول کند بعد از آن شیخ شهاب بلیدین سهروردی فرمود که صادق در محبت کسی بود که در
 عالم شوق اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زند او را هیچ خبر نباشد بعد از آن
 خواجه اجل شیرازی فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که اگر او را ذره ذره کند و بر سر
 آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نزنند صادق باشد بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی
 فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که همیشه او را ضربه برسد و او در مشاهده دوست
 فراموش نکند و هیچ اثر پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجه محسن الدین ادام الله تعالی
 فرمود این سخن شیخ شهاب الدین نزدیکتر است و سابق است زیرا که در آثار اولیا
 نبشته دیده ام که گفته را بجه بصری و خواجه حسن بصری و مالک ینار و خواجه شفیق
 بلخی رحمة الله علیه هر سه در بصره یکجا نشسته بودند سخن در صدق محبت میرفت
 هر کس سخن در دوستی میگفت بچنان خواجه حسن بصری گفت که صادق در دوستی
 مولی یلے بود که چون او را دردی و محنتی رسد او در آن صبر کند را بجه گفت ای
 خواجه ازین بوی منی حی آید آنگاه مالک ینار گفت که در دوستی مولی کسی صادق است
 که بر بلائی و جفائی که از دوست برین رسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی
 باشد را بجه فرمود که به این بایستی بعد از آن خواجه شفیق فرمود که در دوستی مولی
 کسی صادق باشد اگر او را ذره ذره گردانند بدان دم نزنند را بجه فرمود که چون او را
 آله و حزنی برسد او در آن مشاهده دوست فراموش نکند آنگاه خواجه فرمود که بنا

را نیز قرار است شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که سخن در صدق محبت همین است آنگاه
 سخن در خنده افتاد بر لفظ مبارک اند که در اصل خنده قهقهه که یکی از گناهان کبیر است در میان
 اهل سلوک همین خنده قهقهه است آنگاه فرمود اول بازی خنده قهقهه است اما در گورستان شرح
 آمده است که آنجا گناه عبرت است نه جای احوال بازی زیرا چه در خبر است از رسول الله
 علیه السلام هر گاه که کسی در گورستان بگذرد مردگان گویند که ای فلان اگر تو بدانی که ترا چه پیش
 است گوشت و پوست بر اندام تو بریزد بعد از آن بر لفظ مبارک استند و بعدین محل این
 حکایت فرمود که وقتی در کرمان من شیخ اوصد کرمانی مسافر بودم پیری بی زبانش هرگز
 و صاحب صنعت مشغول با مشغولی که در آن بزرگیم وقتی کسی با چیزی مشغول ندیم
 الغرض چون او را در یافتم سلام کردم دیدم که سپین روئی در ایشان مانده بود گوشت و
 پوست در ایشان نبود آن بزرگوار نیز کمتر میگفت در خاطر گذاریدم که این بزرگوار پیرم که
 حال با جراحیست که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شد اند ضمیرش که در وی بود پیش از آن
 که ما میگویم او بر خود کاشف کرد که ایدریش با یاری در گورستان میگذاشت نزدیک گو قرار گزید
 چون نشستم قضا آن چیز را بهو بگفت مرا خنده قهقهه بدانان گور را و از بر آنکه ایغافل کسیر
 که این مقام پیش است در لایحه ملک موت پس منس او در زیر خاک سیر ما و کز دم بود او را
 خنده چه کار بود همینکه بنشیندم آهسته بر خاتم دست یار بوسیدم او را و در آن گریه او جانت
 من میادم حورین قرار گزیدم چنانچه از هیبت این سخن در گذاریم و بر روز جزایش میریزم و این یار
 میکنیم و امروز مدت چهار سال است که از شرم آن خنده قهقهه بکس آسمان ندیده ام و فرستادم
 که فردا این روئے چگون خواهد نمود بعد از آن ممدین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه
 عطا سلمی گفتند چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند که چرا چندین میگفتی گفت که از
 ترس گور و هیبت قیامت بعد از آن پرسیدند ای که جانب آسمان نمی بینی از کجا است فرمود
 که از شرم گناه که بسا کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین سبب است بالا نمیکنم و بسوا

عنی ششم بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواهر فتم موصی که یکی از بندگان طریقت بود هشت
 سال حکایت کرد که گوشت پوست از رخسار مبارک ایشان میرنجیت آن گاه بعد از
 نقل او برادر خواب دیدند گفتند خدا بتهالی با شما چه کرده است گفت بیامرزید اما آن زمان
 که بالا بر آوردند چون زیر عرض برودند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب شد که فتح
 چرا چندین بگریستی مرا غفارند التی بر سجده نهادم و مناجات کردم الی غفار صید استم
 از ترس منقطع گویم قیامت درستی ملک الموت میگویی که در آننگ لحظه من چگونه
 بود بعد از آن فرمائید که چون ازین ترسیدم باز گریه کردم از آن ترس من گریه نمودم
 ترا میا مرزیدم آن گاه فرمود که حق در سیدستان برابر خواهر عثمان باروی مهرتا
 بودم در تقابص صبح بود آن صومعه دویته شیخ صدالدین محمد حمد سوسستانی
 گفتند از حد مشغول بزرگ من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه
 ایشان میاید بی محروم نگذرد در عالم غیب رفته چیز بردست او دلموی این سخن
 بگفتند که ایندرویش ابدعای ایمان یا دکنید اگر من ایمان خود دور که سلامت تو را
 برد کاری کرده باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت کرد و صحبت مرگ بشنید چنان بجز
 بلزید که بر گیسو بلرزد و در چشم خون روان شد گوی چو چشم آب است بعد از آن بخت
 شب با زور زور عالم گریه بود اما ایستاده و در چشم در هواداشته است که ما را از گریه بود
 او گریه های که اینچیز مرد است و نه بزرگ است بعد از آن چون از عالم فارغ آمد
 نشسته روی بسوی ما کردی و گفته ای عزیزان کسی که مرگ پیش است و حریفی بچو مالک است
 در روزی همچو روز قیامت پیش باشد او را با خواب قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود
 و بکار دیگر مشغول شدن چگونه خوش آید آن گاه فرمود که امی عزیزان اگر شمارا از حال
 خفتگان زیر خاک که اسیر مورد و مار اند و محسوس در زندان خاک اگر دره مسلوی
 شود که بر ایشان چه معامله می رود استاده بر خود بگردانید چون ملک آب گریه

آن گاه فرمود که عزیزان وقتی دعا گو در لصره بزدگی با دیدار حد مشغول برابر او در
 گورستان بودم و او صاحب کشف بود نزدیک گوی من آن بزرگ نشست بودم
 که مرده آن گور را عذاب میکردند اما غذا سخت آن بزرگ سخن معارضه دیدم و بیفتاد
 چون بدیدم جان داده بود ساعتی شد که بر خود چون نمک گداخت آب شد و ناپدید گشت
 از خوفیکه در آن بزرگ میم و عقیده هیچ آفریده ندیده بودم و نشنیده بودم آن گاه فرمود
 آنچه آن بر خود فرود شدم که هر روز بر خود میگذازم از بهیبت گوی با شما بعد از سی سال سخن
 گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای عزیزان ای مقدار که مردم بخلق مشغول گردند و خدا عزوجل
 میماند پس باز گردید به زاد و در احله مشغول گردید که ما همه آن روز پیش داریم باشد که ایمان است
 تو از من برد این بگفت و در خواهر پیشداشت بردست من داد خود بر خاست و دور گریه
 مشغول شد و باز در عالم تخیل شد بعد از آن خواهر با ما می بگفت پس آید و لیش
 بدان خدای که حال من اندک قصه دست از آن روز باز نا غایت امر و دعا گو بر قرار خود
 است و از بهیبت مرگ گوی هر روز بر خود میگذازم و از ترس بر خود میریزم و زاد و در احله
 ندارم که بدان قوت از آن ترس این کردم آن گاه فرمود که یکی از گناه کبیره است که در
 گورستان طعام و آب خوردن برای هوای نفس یعنی عندا و قصد کردن
 ملعون و منافق زیرا که آنجا عبرت است نه جای شهوت و لکن آن گاه بلائیم یعنی حکایت فرمود
 که در روزی امام یحیی ابوالخیر زندوسی گشته دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 من اکل من المقابر طعاما و شرابا فهو ملعون و منافق یعنی هر که بخورد در مقبره با طعام و شراب
 پس ملعون و منافق است بعد از آن بهمدین محل حکایت فرمود که وقتی خواهر جلیبی
 در گورستان میگذاشت طائفه از مسلمانان را دید که در گورستان بطعام و شراب
 مشغول بودند نزد یک ایشان شد و گفت ای خواجگان شما منافقانیید یا مسلمانان
 سخن ایشان را دشوار نمود خواستند تا بنواجره حسن بدی کنند خواج فرمود من بزرگ

میگویم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید هر که در گوستان طعام و شراب خورد او منافق باشد زیرا که این مقام بهیبت و عبرت است که معاویه می بینید که همچو شما و بهتر از شما درین خاک خفته اند و اسپر مور و مار و در زندان محبوس ماند و گویا و پوست ریخته و جمال ایشان با خاک یکی شده شما بر دست خود آن جمال عزیز را سجاک سپردید شما را چگونه دل می شود که اینجا طعام و آب میخورید و بلبو لشغیل می شوید چون خدمت خواجگان یعنی برایشان بگفت عذرا جویانان تا بشدند که باز میگردیم شما به بخشید بعد خدمت خواجگان بعد برین محل حکایت میفرمود که در یاد با وجود نبشته دیده ام که وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بر قومی گذرشته که در خنده و لهو و لعب مشغول اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم با تلو و سلام گفت ایشان در حال لجاجتند بر پهلوی بر زمین آورده اند چون بندگان دست پیش آورده باشند طلبیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم را بود بر پنجم از فرمود که ای برادران شما از مرگ بترسید هر چه با اتفاق گفتند که خیر یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت از ترس اعمال ما راستی گفتند خیر گفت از پله ها طاعت کشید گفتند خیر پس فرمود چگونه در خنده و لهو و لعب جز آن غافلوار مشغول گشته اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم چنان در ایشان اثر کرد که بعد از آن بچکبک آن طاعت را در خنده ندیده آنگاه خدمت خواجگان فرمود که مشایخ طبقات و اولیا صفات طریقت امان دین خواجگان معرفت که از جمله دنیا و آنچه در دنیاست بر گردند سبب آنکه چندین عقاب بهیبت و عبرت پیش میدیدند آنگاه فرمود که در مرتبه سوم که آنرا نیز اهل سلوک گفته اند کبیره مینویسند آنست که هیچ گناه بزرگ تر از آن نیست که برادر مسلمان را بر ایمان و جفا سیاه در نفس کلام الله سطور است که فرما می شود و الدین یوزون المؤمنین بغیر ما کتبت بر فقهائهم و بهمانا و اینها مبینانه

معنی چنین باشد در نگاه کردن برادر مسلمان از گناه کبیره بخش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بخش خدا عزوجل است بعد از آن خدمت خواجگان حکایت فرمود در وقتی که بظلم و تعدی دست دراز کردند بندگان خدا را بظلم و جبر و پاک میکرد و در عذاب میداشت بعد از آن بعد از آن همانند کلام را پیش در مسجد کنکری در بغداد ستاد دیدند موئی سروریش بر آگنده و در خاکت کشته شده و از آن غافل قلعه او تمام برگشته و خاست بر اندام انداخته و خراب منقش گشته است شخصی در شناخت پرسید که تو نماز می کنی که در مکه بر خلق ظلم و تعدی می کردی میفرمودی شرمند شده گفت که تو مرا از کجا شناختی و چه در آن گفت ترا آنروز بان نعمت دولت دیده ام استاده بر خلق خدا نمی بخشیدی دست ظلم و تعدی برداشته کرده بودی گفت آری در آنوقت بندگان را بر ایمان و جفا می بخشیدم دست ظلم و تعدی برداشتم لا احم مزایای خود دیدم بعد از آن خدمت خواجگان حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم در کنار درجه صومعه دیدم در آن صومعه بزرگی مسکن داشت چون سروران صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام با اشاره باز داد و هم با اشاره فرمود که بنشین ز ما بنشینم روئوسی منکر دو گفت ای درویش قریب پنجاه سال باشد که از خلق عزلت گرفته ام و اینجا مسکن ساخته ام چنانچه شما این مسافرت میکنید ما نیز در عالم همین نوع مسافرت بودیم در شهری رسیدیم بزرگی از درویشان دیدم استاده را بر آداد دستند خلق خدا بر او بخش میداشت و در آن غلو میکردن او را هیچ نلغتم و باز نداشتم و دیده نادیده میکردم و میگذاشتم تا لطف عذاب و از داد که در پیش چه شدی اگر برای حق با آن دنیا دار میگفتی که از حق بترس با خلق زیادتی نکن از سخن تو از انظلم بازماندی اما بترسیدی از آن دنیا دار که لطفی میکند از آن باز خواهد ماند از آنروز که او از غیبت شنیدم از غایت شرمندگی سالها بر آمد که درین صومعه مسکن ساخته ام و پاهای خود ازین مقام بیرون نیآورده ام و درین اندیشه فرو رفته ام اگر فرزندی قیامت ازین محامله پرسند جواب بگویم پس بدویش از آن تاریخ با تو قسم بر زبان راندم که پیش طغی بزمم که

چیزی بنام تابان فعل مقرون نگردد که فرمائی قیامت بگویند میا گواهی بنده بعد از آن زمان
 شام شد یک سکه اشام و دونان جوین و یک کوزه آبک بود پدید آمدن بزرگ دعا گو کجا
 افتاد کرد جوان روان شدم دو سیدب زیر مصلا بیرون آورد دعا گو داد دعا گو دعوی
 بر زمین آورد و باز گشت بعد از آن بر لفظ مبارک مذکور چهارم در سلوک است که
 یکی از گناه کبیره همین است که چون مردم نام خدای عزوجل بشنود و یا از کلام الله بخواند پس
 باید که دل نرم شود از بهمت خدایتعالی اعتقاد او در ایمان زیاده شود و اگر عیاذ بالله در
 شنیدن ذکر خدایتعالی در خواندن کلام الله لهامی نشود زگان نرم نگردد و اعتقاد در
 ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو لعب مشغول شود پس یکی از گناه کبیره همین است
 چنانچه در کلام الله مسطور است زمان میشود لانا المؤمنون الذین اذا ذکرا الله وجلت قلوبهم
 و اذا تلبثت علیهم آیات رآهم ایمانا و علی رآهم یوکفون (ط) امام زاهد در تفسیر میفرماید که معنی این
 آیت چنان باشد که مومن بحقیقت آنکسائی اند که چون نام خدایتعالی بشنوند اعتقاد در
 ایمان ایشان زیاده گردد ایشان مؤمنانند پس هر که ذکر خدایتعالی بشنود و خواندن کلام
 الله که بخندد پس بحقیقت ایمان او از منافقانست آنگاه بپذیردین محل فرمود که در وی
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر قومی گذشت آن طائفه را دید ذکر خدایتعالی میگویند
 مگر در خنده و لهو مشغول اند و هیچ از ذکر خواندن و لهامی ایشان نرم نمی شود پس رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم با ستاد و گفت و هو طایف ثالث منافقون یعنی این طائفه سوم منافقان
 که در شنیدن کلام الله هیچ دل ایشان نرم نگردد و آنگاه حرکایت فرمود که خواجده ابراهیم
 خواص بر جماعت گذشت ایشان از ذکر ان بودند شسته ذکر میگفتند همینکه خواجده
 ابراهیم نام خدای عزوجل شنید چنانذوق و طعم پیدا شد که خواجده ابراهیم هر قصه
 هفت شبانه در رقص بهوش بودی که خبر از خود نداشته هر بار که بهوش باز آمد نام خدا
 بر زبان راندی باز در عالم بهوشی مستغرق شدی همین هفت شبان روز برینوال بودی

و چون بهوش باز آمدی تجدید وضو کردی و دو گانه نماز بگذاشتی و بر سجده نماز و بگذاشت
 زان بعد هر بر بگرد جان بداد آنگاه خواجده ششم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک است
 عاشق بود دوست بهوش بود و زیاده محبت غلبش بهوش بود و در آن کجاست خلق حیران شد
 نام تو درون سینم و گوش بود و بعد از آن خواجده حکایت فرمود که وقتی در خاقانه خواجده
 یوسف حشمتی چند نفر در پیش صاحب جمال لغمت سوزیده حاضر بودند دعا گو نیز حاضر بود
 این بیت گویند گان میگفتند چنان در دعا گو بدان در ایشان در گشت که هفت شبان
 روز بهوش بودند که خبر آن نداشتند و در رقص بودند هر بار که گویند گان میخوانند میفرماید
 دیگر بگویند همین بیت میگویندیم از میان آن در ایشان دو نفر چنان میخوانند که در زمین
 افتادند فرقه برقرار ماند و آن در ایشان از میان ناپیدا شدند چنانچه این فوائد تمام کرد
 خلق باز گشت خواجده در تلاوت مشغول شد الحمد لله علی ذلک مجلس پنجم
 روز دوشنبه دولت پادشاه شمس جلال شیخ محمد اوحدی چشتی بزرگان دیگر بجزیت
 حاضر بودند سخنندین بود که گریستن در پنج چیز یکی از عبادت است در هر شب اول
 سلوک یکی از عبادت است زیرا چه در خبر است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر
 روز ندی که در سویی باور و پدیدوستی خدایتعالی بگردی پذیرفته در نام اعمال او بنویسد
 و هر بار یک روز ندی در پامی باور و پدیدوستی خدایتعالی ثواب عبادت هزار سال در
 نام اعمال او بنویسد و او را پیام مرز بعد از آن بپذیردین محل بر لفظ مبارک است ندوقتی جو
 گن به گاری و ضا دکاری از جهان نقل کرد او را در خواب دیدند که میان حاجیان در
 بهشت میخراند خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند که این دولت از کجایانست که هیچ
 عمل نمیکند کردی گفت آری همچنان است اما در زوال ششم آن زمان که از خانه بیرون
 آمدی سرد پانادری آوردم مادر دعا کردی خدایتعالی تو را پیام مرز و ثواب حج روزی
 کند خدایتعالی دعا که مادر استجاب کرد مرا پیام مرزید و میان حاجیان بخرامیدم بعد

از آن هم بلائیم یعنی حکایت کرد که وقتی خواجہ بایزید را پرسیدند که این دولت از کجا یافتی فرمود که وقتی
 که کوک بودم هفت ساله مسجد میر فتح پیش استاد قرآن میخواندم درین آیت که فرمان میشود و بالکلیف
 احسانا تا از استاد معنی این آیت پرسیدم گفت درین آیت فرمان میشود که خدمت مادر و پدید بواجبی
 کنید چنانکه خدمت من که بر درگاه شما ام همین که از استاد شنیدم تحت بستم پیش مادام سرور
 پائے مادام دردم که اسے مادر من همچنین شنیدم که خدا تعالی چنین فرماید از خدا تعالی بخواه تا چنانکه
 حق است ترا خدمت کنم چون این عرض داشت پیش مادر و پدید کردم دلش بر من مسکین بسخت و درگاه
 نماز بگذارد و دست من گرفت و روی سوی قبله کرد و فرمود پس در این دولت از آن یافتی که دعای مادر
 بود و دم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب آب طلبیده کوزه پر آب کردم برکت
 دست تها دم مادر در خواب برفت من بیدار نگردم چنانکه آن شب بیدار گشت مرا با کوزه ستاده
 دید آن زمان که کوزه آب از من بستد از غایت سرما کوزه با دست من سپید بود چون کوزه بر آمد با
 پوست بر آمد بشقی که در مادر دست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت اسے جان مادر در پنج بوسه
 و مراد عا که که خدا تعالی ترا یا مزد حق تعالی دعای مادر استجاب کرد این بعد دولت از دعای
 مادر یافتی بعد از آن فرمود که مرتبه دوم آنست که نگریستن در مصحف یکی از عبادتست زیرا چه در شرح
 اولیا نوشته دیده ام هر که در کلام الله نظر کند و یا بخواند خدا تعالی بفرماید تا در ثواب در نامه اعمال
 او بنویسند یکے ثواب خواندن قرآن و یکے ثواب نگریستن و هر حرفیکه در کلام باشد حق تعالی بفرماید
 تا بعد و هر حرفی در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گردانند بعد از آن دعای التماس کرد
 که مصحف در لشکر و جامی که بفرموند برابر توان بر دیان فرمود در اول که اسلام چندال آشکارا نبود
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در سفر مصحف برابر بر روی و گفتی که دانند چینه خطای شود
 و مصحف بر دست کفراشتد اما در آنچه اسلام قوی شد و مسلمانی انبوه گشت بعد از آن هر جا که رفتی
 مصحف را برابر بر روی بعد از آن همایں محل فرمود که سلطان محمود غزنوی اتارا آمد بر پان را بعد
 و قات بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با توجه کرد گفت شبی از شبهای من در خانه یکے

مهمان بودم در طلاق مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجا است من چگونه چشم باز گفتم که مصحف را
 ازین موضع بیرون فرستم چون وقت نقل من رسید نقل کردم مرا هم بدان مصحف بخشنید
 بعد از آن بر لفظ مبارک را ندیدم که در مصحف نگردیدم که خدا تعالی روشنائی چشم او زیاده شود
 هیچ گوی آن چشم بدر نیاید و خشکی نه پذیرد آنکاه بعد درین محل حکایت فرمود که وقتی بزرگی بر
 سجاده نشسته بود مصحف پیش بود و نامینائی پیامد روی بر زمین آورد و التماس نمود که چنین
 تدابری کردم این چشمهای من نیکو نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو
 شوند فاتحه در خواست دارم آن بزرگ استقبال قبلت شده فاتحه خواند و مصحف که در پیش
 داشت بردست گرفت و بر سر دو چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن
 فرمود که در جامع الحکایت نوشته دیدم که در روزگار سپین جوانی فاسق بود که از نسق او
 مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را ملایمی شدنی شنید الغرض چون نقل کرد او
 را در خواب دیدند که تاجی بر سر او داجی در کمر بسته و خرقه در بر پوشیده و فرشتگان را فرزند
 شده است تا در پیشت بر نماند وی پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت از کجا
 یافتی فرمود که در دنیا یک خیرات از من بوجود آمده است و آن این بود که با
 مصحف را بیدمی برخاستی آنجا در خدمت اتاده شدی و با صبرست تمام در روی نظر کردی
 حق تعالی جمله گناہان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصحف کرد و پیامر زید و این
 درجه روزی کرد بعد از آن بر لفظ مبارک را ندیدم که سویم مرتبه آنست که اگر کسی در روی
 علما بنگرد حق تعالی فرشته بدال نظر بیا فرزند تا روز قیامت آن فرشته مرورا
 آفرینش می خواهد از خدائی عزوجل بعد از آن فرمود هر که را دوستی علما و شایخ در اول
 بود خدا تعالی هزار سال عبادت در نامه اعمال او بنشتن فرماید و اگر در دنیا با کسی
 حق تعالی در جسد او چون درجه علما گرداند و مقام او علین باشد آنکاه فرمود که در خدا
 نظر بنشسته دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که در روی علما با بنگرد و

با ایشان برود و بیاید و تا هفت این نرا خدمت کند حق تعالی گناه او را تمام کند
 و یکی هفت هزار سال در نامه اعمال او بنویسد که روز بگذرد که گذارنده باشد و شب بقیام
 و این حکایت فرمود که مردی بود در ایام پیشین هر وقتیکه علماء را یا مشایخ را بیداری
 مردی از ایشان بگردانیدی و از حد ایشان نتوانستی که ببینی المرصن چون آن مرد
 نقل کرد او را در گور فرود آوردند هر چند که روی بجانب قبله میکردند روی از جانب قبله
 میگشت و جانب دیگر میشد خلق را تعجبی و حیرتی پیدا گشت با تعنی آواز داد که ای مسلمانان
 خود را و این مرد آنچه رنج دید این مردی بود و در دنیا از علماء و مشایخ نزدی بگردانیدی
 پس هر که از علماء و مشایخ را بگردانیدی و از میان ایشان بگردانیدی
 بگردانیم و فرمای قیامت وی را چون روی خرس برانگیزم بعد از آن فرمود که مرتبه
 چهارم در خانه کعبه دیدنت و یکی از عبادت ست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود هر که در خانه کعبه را در امد شرفاً و تعظیماً دیده برود یکی از عبادت باشد هر جا که
 جانب خانه کعبه را در امد شرفاً و تعظیماً بگردد در هر یک از این هزار ساله عبادت و توبه و سجده
 در نامه اعمال آن کس بنویسند و او را در حبه اولیا کرامت کند بعد از آن فرمود که
 مرتبه پنجم خدمت کردن در روی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از عبادت ست زیرا چه در هر
 المریدین نبشته دیده ام که خدمت شیخ عثمانی هارونی رحمة الله تعالی فرماید هر که یک
 روز پیغمبر را خدمت کند چنانچه حق خدمت حق تعالی او را در بهشت هزار گوشه
 از یک خانه مردار بدهد و در هر گوشه حور کرامت کند و فرمای قیامت بحساب
 در بهشت برسد و هزار ساله عبادت در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن فرمود که مرتبه
 ششم بیدار کردن زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گوش هوش وی بر آن متعلق بود و هر ناری و
 او را می و صبر آن که خدمت پیغمبر بگردار رساند و متواتر بخدمت پیغمبر حاضر باشد
 و خدمت کند و اگر متواتر نباشد گوشش نماید بعد از آن بگردانید محل حکایت فرمود

که وقتی زاهدی بود و صد سال مرخصی را در عبادت کرده بود روزی روزی که گذارنده
 و شب بقیام هیچ ساعتی و لحظه از طاعت خالی نبود و هر که بروی بیامدی بنده
 نصیحت کردی و بر آینه گان و در و نندگان گفتی که در کلام امد مجید فرمان میشود
 قول تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون یعنی ای بندگان خدا تعالی شما را
 نیافریدم مگر برای عبادت نه برای خوردن و آشامیدن و غافل بودن در کار عبادت
 پس ای مسلمانان با او واجب است که در هیچ کاری دست زنیم مگر در طاعت و
 و عبادت خدا تعالی المرصن چون این را نقل کرد او را در خواب دیدند از وی سوال کردند
 که خدا تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید گفتند بجهت عمل فرمود چندین عمل که کردم و روزی شب
 خود را بیدار داشتم و هیچ وقت خود را آسایش ندادم این جمله اعمال محبوب نبود
 الا سبب آمرزش من خدمت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون تود خدمت کردن
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخدمت بعد از آن خواهی ادا الله تقواه فرمود و چشم پر آب کرد که
 فرمای قیامت اماناً و اهدافاً و اولیاد مشایخ و صدیقان را مبعوث گردانند و کلمه
 بر دوش ایشان بود چنانچه در هر کلمه صد هزار ریشته بود پس در آنید مریدان و
 فرزندان ایشان در آن ریشته با کلمه در آورند و هر یکی ریشته بگیرد است تا او شود
 چون خلق از حضر قیامت فارغ شوند حق تعالی ایشان را قوت بخشد که نزدیک نظر
 بر فرزند آن کلمه را آن در ایشان و مریدان بگیرند از راه سی هزار ساله آن
 عقبات قیامت بگذرانند و خود را بر در بهشت اساده بیایند زهره نباشد که سخنی بر
 چون خدمت خواهی این فواید تمام کرد در تلاوت مشغول شد خلق و دعا گو بارگشت
 الحمد لله علی ذلک **مجلس ششم** در پنجشنبه دولت پایسوس حاصل شد سخن در خدمت
 خدای عزوجل افتاده بود شیخ برهان الدین حسینی و شیخ محمد صفایانی و در ایشان دیگر در
 مسجد جامع بنیاد در خدمت خواهی حاضر بودند بر لفظ مبارک ماند در چیز با است که

خدا تبارک و تعالی بجزم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود شود و در ساعت
از دست برود و دیوانه گردد بعد از آن فرمود که وقتی حضرت رسالت پناه **صلی الله**
علیه و آله وسلم آمد روی دیدن صحاب کتف کرد فرمود آمد که حکم کردیم تو در دنیا باش از آن
یعنی مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را در دین تو در آرم بعد از آن فرمود یاران خود
را برین کلیم نشان کلیم یاران را بان جهان برود غار اصحاب **کهفت** فرمود
آورد یاران بر اصحاب **کهفت** سلام کردند حق تعالی ایشان را زنده گردانید جواب سلام
باز دادند بعد از آن یا مان دین رسول الله **صلی الله علیه و آله و سلم** بر ایشان
عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاه خواجه این حکایت فرمود که چه چیز است که
در قدرت خداست تعالی نیست امام باید که در زمانهای او تقصیر نکند تا هر چه خواهد آن
شود آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی بخندم خواجه خود شیخ عثمان را در آن
حاضر بودم و جماعت در دیشان نشست بودند حکایت از مجاهده متقدمان و فوائد بسیار
می گفتند درین میان پیری منحنی ضعیف و نحیف عصا بردست گرفته بیامد سلام کرد جواب
سلام گفت شیخ عثمان هارونی برخواست با بشاشت تمام در پهلوی خود جا داد آن
پیر آواز کرد امروز سی شال پستی از من جدا مانده است از دور و فراق او عالم
بدین جای رسیده است و از حال حیات و حیات او خبر ندارم بخندم خواجه آمده ام
فاتحه و اخلاص درخواست دارم برای آمدن پسر و سلامتی او همین که شیخ عثمان هارونی
این سخن بشنید سر در مراقبه کرد و پیری بود چون سر بر آورد روی بسوی حاضران کرد
که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پسر جدا مانده را همین که خود و در دیشان
فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پسر برود یک کلمه پسر خود را بر ما بیاری چون
پسر از زبان مبارک سخن بشنید روی بر زمین آورد و باز گشت منزه در میان راه بود
که آینده بیامد و دست پیر گرفت گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد

در خانه پسر و پسر بچا شدند و ملاقات کردند پسر را چشم ضعیف شده بود روشن گشت پسر
پس آن باز گشت پسر را بخندمت خواجه آورد پای بوس کنانید خواجه آن پسر را پیش خود
طلبید پرسید کجا بودی گفت بر نیمه دریا بودم دیوانه در زنجیر بند کرده بودند امر در زهدان
مقام نشسته بودم در ویشته هم بر مشابیهت مخدوم گویا که آن در ویشته خدمت
مخدوم است در آمده در زنجیر دست دراز کرد گردن من بزور گرفت و مرا نزد یک خودی نشان
فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن در ویشته همچنان کردم فرمود که چشم
پیش کن چون چشم پیش کردم خود را برد در خود ایستاده دیدم همی که این سخن بگفت
و خواست که سخن دیگر گوید که شیخ الاسلام گفت مبارک در دندان گرفت که گوی
آن پسر بدید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان خدای با این قدر خود پوشیده
دارند آنگاه فرمود که در روایت کعب لاجبار آمده است رضی الله عنه در آخر پیش رفت
خدای عزوجل فرشته آمده است بدان هدایت و بزرگی که خدای داد پس نام آن فرشته
یا ایل است الغرض آن فرشته دو دست دراز کرده است یکی سوی مغرب و دیگری سوی
مشرق و تسبیح میگوید **لا اله الا الله محمد رسول الله** و آن فرشته موکل است بر شنائی
روز و تاریکی شب بدان دست که بسوی مشرق است و شنائی بدان نگاه میدارد و
دستیکه بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه میدارد اگر آن فرشته شنائی
را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد هرگز شب نیاید و اگر تاریکی را از دست بگذارد همه
عالم آسمان و زمین تاریک گردد هرگز روز نگردد و لاجم آفریننده اند و خطها سپید و
سیاه اند روی نبشته اند اوصی بیند گاهی بیفزاید گاهی نقصان کند چون بیفزاید شنائی
روز زیاد گردد و چون نقصان کند تاریکی شب زیاد گردد و از نیجاست که گاهی روز
دراز بود و گاهی تاریکی شب کوتاه گردد و خواجه این فرمود تمام کرد چشم پر آب کرد پای
های بگریست و در عالم سگر بود فرمود که درین راه مردان خدای باشند هر معاطله که در

عالم میگردد و هر عیبی که ازال قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیز یا معاینه است و
می بیند و پیش بندگان خدا عزوجل آن معامله باز میگردد بعد ازان بعد میس محل فرمود فرشته
دیگر آفریده است بدین بزرگی و سبب که یکدست در آسمان است باو بار ابدان دست
نگاه میدارد آن دست که جانب زمین است آنها بدان دست نگاه میدارد اگر آن فرشته
از آن دست آنها بگذارد همه عالم غرق شود و اگر از دست باو بگذارد همه عالم زیر و زبر
گردد و بعد ازان بعد میس محل فرمود حق سبحانه تعالی که کوه قاف را با آفریده است بزرگی آن
بگرد همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که همی تابد چنانکه در کلام
الله فرمان میشود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این را تفسیر
کرد و فرمود که حق سبحانه تعالی فرشته دیگر آفریده است که بالای آن کوه نشسته است
و تسبیح او همین است که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و نام آن فرشته قرنایل است
و بدان کوه موکل است او گاهی دست می کشاید و گاهی می بندد در گهای زمین بر دست
او دست هر گاهی که خدا تعالی خواهد که بر زمین تنگی پیدا کرد آن فرشته را فرمان میشود تا که
زمین او کشد چون رگها فرا هم آید آنها در چشمه خشک شود نبات بر نیاید و چون خواهد که
فراخی در زمین فرستد فرشته را فرمان میشود تا که زمین بکفاید و چون خواهد که غلظت را
بترساند و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان دهد تا که زمین بپندیش آرد و ازانرا که گویند
پس زمین بجنبند تا آن زمان که فرمان شود بعد ازان بعد میس محل فرمود که شنیده ام از
زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان فاروقی رح و شیخ سیف الدین باغری رح که در سراسر
العارفين نوشته دیده ام که خدا تعالی آن کوه را چهل جهان جز این چهار چند با آفریده
است و هر جهانی ازان چهار صد قسمت است و هر قسمتی چهار چند ازین دنیا است و ندین
چهل که از پس آن کوه است هیچ ظلمت نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که در
وزمین آن از زرت و ساکنان آن هم فرشتگان اند پس آن چهل جهان نه آدم و نه

نه ابلیس و نه بهشت و نه دوزخ ازان روز باز که ایشان را خدا تعالی آفریده است آن
فرشتگان هر چه میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و پس آن چهل جبابه است و از
پس آن دیگر جبابه است که بزرگی و عظمت آن نداند مگر خدای عزوجل بعد ازان فرمود که این
کوه را بر سر گاو نهادند و بزرگی آن گاو سی هزار سال راه است و آن گاو ایستاده
است و حمد و ثنا میگوید هر خدای عزوجل را و سر آن گاو در شرق و دم آن در مغرب
است بعد ازان شیخ عثمان فاروقی رح قسم راند در آن روزی که این حکایت از زبان
شیخ نمود و چشتی شنیده ام خدمت ایشان سر در مراقبه کردند در ویشی بجز دست ایشان
حاضر بود هر دو از درون صفره تا پیدا شدند همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن
در ویش سوگند خورد که من و شیخ نمود و چشتی رح هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل
جهان که خواجه نواید می فرمود در غربت بود مسانیه می کردیم که فرجه تجاوز نبود این مکاشفه
سبب آن بود که در من شکی پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آنرا مسانیه میکرد
آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین او ام الله تقوا فرمود که در ویش را قوت
باطن چمنی میباشد که هر شنونده که در حکایت او لیا نقض دارد آن را بد و معاینه کند و
بقوت کرامت او ملازم گرداند آنگاه بعد میس محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی دعا گو
جانب سحر قند مسافر بود نزدیک محلت امام ابواللیث سمرقندی بزرگی مسجد بنا کرده بود
و دانشمندی ایستاده می گفت که محراب بدین سمت بدارید که سمت کعبه اینجا است
و دعا گو آنجا استاده بود گفت که این طرف نیست آن طرف است که دعا گو میگوید هر چند
که دعا گو بگفت او نشنید دعا گو برو نرفت کرد و گردون دانشمند بگرفتیم و گفتیم بدان سمت
که میگویم کعبه است یا نه چون دانشمند بدین سمت معاینه کرد و خانه کعبه را هم بدان سمت
بباید که دعا گو میگفت بعد ازان بعد میس محل فرمود این حکایت کرد که حق سبحانه و تعالی
دیر با آفرید در آن روز که دوزخ را با آفرید فرمان داد که ما را مانعی نباشد هم نگاه دار

ما گفت فرمان بردارم ند آمد که میان بازکن آن مار و همان باز کرد حق تعالی فرشتگان را
فرمان داد و دوزخ را گرفتند در دوزخ آن مار بنهادند پس فرمان آمد که همان بر بند و همان
بر بست اکنون دوزخ در دوزخ آن مارست در زیر ستم زمین پس اگر دوزخ در دوزخ
مار بودی جمله عالم بسوختی و هلاک شدی بعد از آن بر لفظ مبارک راند که چون روز قیامت
بیاید حق سبحانه و تعالی فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دوزخ مار بیرون آرند
و دوزخ را هزار ساله باشد و در هر ساله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چند
بود که حق سبحانه و تعالی اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ بتابند
چون یکدیگر بزنند جمله محشر قیامت پروردگرو آنگاه خواهد این فواید تمام کرد و فرمود
هر که خواهد از عقاب آن روز این بود پس او طاعتی بکند که نزدیک آن بهتر از هیچ است
نیست که کند دعا گو عرض داشت کرد که آن طاعت کدام است فرمود در مانند گان را فریاد
رسیدن و حاجت بجا رگان را روان کردن و اگر سنگان را سیر گردانیدن که هیچ عملی
بهتر از این عمل نزدیک خداست یعنی نیست همین که خواهد این فواید تمام کرد و خلق و دعا گو با
گشت الحمد لله علی ذلک مجلس منقتهم روز چهارشنبه دولت پایوس میسر گشت چند
نفر حاجی از خانه کعبه زاد با الله شرفا و عظیما آمده بودند سخن در فائده افتاد و بود بر لفظ مبارک
راند که در آثار شایع طبقات نبشته دیده ام که فائده را از برای بر آمدن حاجات بسیار
باید خواند در حدیث شریف است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که امیتی
و یا کاری مشکل پیش آید سوره فاتحه الکتاب برین طریق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله یعنی میم رحیم را در لام الحمد احوال کند وقت آمین سه بار آمین بگوید حق سبحانه
و تعالی آن مهم را به کفایت رساند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی رسول الله
صلی الله علیه و آله مسلم نشسته بودند یا ران گردیدند حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله سلم بودند بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی بجای من بسیار کرامت

ارزانی داشت چنانکه پیش از من بر هیچ پیغمبری نبود آنگاه فرمود که من نشسته بودم که حضرت
جبرئیل عم بیاید و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله سلم فرمان می شود نزدیک تو کتابی
فرستاده ام و در آن کتاب سورتی فرستاده ام اگر آن سورت در تورات بودی بچکسر
از است موسی عرم چه بودی گشتی و اگر این سوره در انجیل بودی بچکس از است عیسی
ترسانندی و اگر این سوره در زبور بودی بچکس از است داوود و من گفتم و این سوره
در فرقان از آن فرستادم تا برکت این سوره امتان تو از خدا تعالی مظهر باشد تا روز
قیامت از عذاب دوزخ و هول آن بر بند از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره
رسول علیه السلام از جبرئیل پرسید آن سوره کدام است گفت آن فائده است آنکه جبرئیل
علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدان خدای که ترا راستی مخلق فرستاده
اگر در باهای روی زمین مدلو گردد و دوزخستان عالم قلم گردند و بهفت آسمان و زمین
کافذ گردد و از ابتدای عالم تا انقراض او بجز ملائک و آدمی و پری نبندند یک
فضیلت از فضائل این سوره نبشتن نتوانند بعد از آن خواهد اقام الله بقاءه بر لفظ
مبارک راند که سوره فاتحه جمله در دبار و بیماری مارا شفاست هر بیماری که بهیچ علاج
نیکنوشد این سوره میان سنت و فریضه نماز یا دعا یا بسم الله چهل و یک بار بخواند
و بروی بد حق تعالی او را شفا دهد و صحت بخشد از برکت این سوره بعد از آن بر
عمل فرمود که در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحه شفاء من
کل واه یعنی سوره فاتحه شفاست مریه در دبار بعد از آن همدین معنی فرمود وقتی
بارون رشید نور احمد مرقده را زحمتی صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج
درماند وزیر را بخدمت خواهد نفیض عیاض روح فرستاد که از دست زحمت بجان رسیده
ام و هر علاجی که کردم مرا صحت نشد انقض چون وقت در آمدن خواهد نفیض عیاض روح
بر فرخواست بخدمت بارون رشید بیاید دست مبارک خود بر بارون رشید فرود

آورد و سوره فاتحه چهل و یک بار بخواند و بروی بدسد هنوز نیکو ندیده بود که ازان رحمت سخت
 صحت یافت انگاه بحدی محل فرمود که وقتی امیر المؤمنین علی سر ببار رسید فاطمه بخواند
 و بدید در زمان صحت یافت مروی دیگر بیاد او آمده بود پرسید که چگونه ما صحت
 شد گفت امیر المؤمنین علی بیامند پس سوره فاتحه که ما بخوانیم خوانند مرا صحت شد هنوز
 این سخن نگفته بود که باز آن مرد از رحمت شد و هم در آن رحمت بروی سبب بداعتقاد
 او بود که مردم را بهر کاری که باشد صدق میباید و عقیده نیک میباید اگر دست بی فائحه
 فرود آرد همه صحت شود خاصه سوره فاتحه که کللی در دها شفاست بعد ازان بر لفظ بجا
 راند که در تفسیر آمده است که خدا تعالی همه سوره یک نام خواند و سوره فاتحه را هفت نام
 خواند اول فاتحه الکتاب دوم سج المثانی سوم ام الکتاب چهارم ام القرآن پنجم سوره بقره
 ششم سوره رحمت هفتم سوره الکفر و هجدهمین سوره هفت حرف است که با مد است
 اول حرف ت نیست زیرا چه اول حروف ثبور است خواننده الحمد را یا ثبور کاری نیست
 دوم حرف جیم نیست که جیم از جهنم است خواننده الحمد را یا جهنم کاری نیست سوم حرف
 زنی نیست که زنی از زقوم است خواننده الحمد را یا زقوم کاری نیست چهارم ش نیست
 که شین از شقاوت است خواننده الحمد را یا شقاوت کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که
 ظ از ظلمت است خواننده الحمد را یا ظلمت کاری نیست ششم فاء نیست که فاء از خراق
 است خواننده الحمد را یا خراق کاری نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده
 الحمد را یا خواری کاری نیست و درین سوره هفت آیت است امام ناصر بسبب رحمی نویسد
 که درین سوره هفت آیت است و در آن هفت اندام آفریده است هر آن بنده که این
 هفت آیت بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاهدارد و انگاه پدید
 محل فرمود که مشایخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و بیست
 و چهار حرف فرمود یک لکه بهت و چهار پیغمبر شد بعد و حرفی که درین سوره است ثواب

هزار پیغامبر است که بشما میدهند از برکت الحمد انگاه این تمشیل کرد که الحمد پنج حرف است
 حق تعالی پنج وقت نماز فرمود در شب از وزی هر آن بنده که پنج حرف بخواند هر نقصی در
 نقصانی که درین پنج نماز کرده باشد خدای تعالی ازان بنده پذیرد و انگاه
 فرمود که الحمد سه حرف است سه در پنج ضم کنی هشت گرد و خدا تعالی هشت و در هشت
 بروی کشاده گرداند تا از هر دری که خواهد در آید رب العالمین ده حرف است ده
 با هشت ضم کنی هزده باشد حق سبحانه و تعالی هزده هزار عالم بیافریده است هر
 آن بنده که هزده حرف را بخواند بعد در هر حرفی که درین هزده هزار عالم است ثواب
 یا بد الرحمن شش حرف است شش حرف را با هزده ضم کنی بست و چهار باشد
 حق تعالی در شب در روز بست و چهار ساعت بیافریده است هر آن بنده که این
 بست و چهار حرف را بخواند از گناهاں هم چنان بیرون آید گویی که امروز از مادر
 زاده شد ما ست الرحیم شش حرف است شش حرف را بست و چهار ضم کنی سی باشد
 حق سبحانه و تعالی بطراطراسی هزار ساله را بیافریده پس هر آن بنده که این سی حرف
 بخواند از پل صراطی هزار سال راه پیچورق چنده بگذارد و مالک بوم المین دوازده
 حرف است دوازده با بسی ضم کند چهل دو و باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی دوازده
 ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند برگزینی که درین دوازده
 ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی درگذرد یا یک نبد هشت حرف است هشت
 با چهل دو و ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه و تعالی روز قیامت که بمقابله بجاه هزار سال
 باشد پدید آرد پس هر آن بنده که این پنجاه حرف را بخواند حق تعالی برال بنده چنین
 مساو کند که با صد یقال کرده باشد و یا بال نستین یا زده حرف است یا پنجاه ضم
 کنی شصت و یک باشد حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا
 آفریده است هر آن بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعد در هر قطره که ازان

دریا بود آن مقدار نیکی در نامه اعمال و نبولیند و همان مقدار بدی از نامه اعمال وی
 محو کند اهد تا الصراط المستقیم نوزده حرف است نوزده باشد و یک ضم کنی
 هشتاد باشد هر که در دنیا خمر خورد هشتاد تا زیاده بر وی واجب آید پس آن بنده
 که این هشتاد حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از هشتاد تا زیاده ساقط گرداند امت
 علیهم غیر التصوب عظیم ولا الضالین آمین چهل و چهار حرف است چهل و چهار بار هشتاد
 ضم کنی صد و بیست و چهار باشد حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پنجاه و
 خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار هزار حرف بخواند ثواب
 صد و بیست و چهار هزار پنجاه و بیست و دو بار در دنیا و بعد از آن هم در محفل فرمود که وقتی برابر
 شیخ عثمان یارونی رح در سفری بودم در کنار در جلد رسیدم آنجا کشتی نبود که بگذریم و ما
 به نجیب میر فتح خواجبه فرمود که چشم پیش کن چهل چشم پیش کردم خود را و شیخ را
 در کنار در جلد ایستاده دیدم دعا گو بخندمت عرض داشت کرد که چون از در جلد گذشتیم
 فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب خواندم پامی در آب نهادم و بگذاشتم پس هر که فاتحه
 الکتاب بصدق بخواند برای حاجت و هم را اگر آن مهم و حاجت روان شود چنگ
 او بدامن من باشد چون خواجبه این نواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعا باز گشت الحمد
 صد و بیست و یک مجلس هشتم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در او
 را و توبیح افتاده بود بر لفظ مبارک را اند هر که در بر خود وظیفه کند باید که هر روز
 بخواند و اگر در روز نتواند شب بخواند
 البته همه حال وظیفه
 کرده باشد آنرا بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال النبي صلی
 الله علیه و آله وسلم تارك الورد ملعون یعنی خرگ گیرنده و در ملعون است بعد از آن
 بعدین فرمود که وقتی مولانا رضی الدین رح از اسپ خطا کرد پامی شکست همین که در
 خانه آمد اندیشید که این بلا از کجا است بر افتاد و بنیاد آمد که بعد فرس با او سوره چهل

وظیفه بود در آن روز وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه ملائمه این حکایت فرمود که بزنگی
 بود از بزرگان دین خواجبه عبد الله مبارک گفتند می وقت از خدمت ایشان وظیفه
 فوت شد همان زمان با لقب غیب آواز داد که ای عبد الله عهد که با کرده بودی مگر
 فراموش کردی وظیفه که بود آنرا بخواندی آنگاه فرمود که انبیاء و اولیاء و مشائخ و مومنان
 را که وظیفه باشد از امی خوانند و هر چه از پیران خود شنیده اند آنرا انجام میرسانند بعد
 از آن فرمود او ادوی که از خواجگان ما آمده است می خوانیم و شمار این میگویم تا وظیفه
 فوت نکند بعد از آن که چهل مردم از خواب بیدار شود از پهلوی راست بر خیزد و بگوید
 بسم الله الرحمن الرحیم آنگاه باید که وضو کند چنانکه شرط وضو است بعد و دو گانه نماز بگذرد
 بر سر صلاه نشیند چند آیت از سوره البقره بخواند و به قدا آیت از سوره انعام بخواند و
 این ذکر صد بار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آنگاه سنت نماز با دعا بگذارد و بخواند در رکعت
 اول فاتحه کم شرح و در رکعت دوم فاتحه و الم ترکیف بعد از آن فرمود صد بار بگوید سبحان
 الله سبحان الله سبحان سبحان الله العظيم و بجهده استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه آنگاه
 فرمود چون نماز با دعا بگذارد مستقیل قبله بنشیند و بار بگوید لا اله الا الله و هذه لائمه
 لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله
 کل شیء قدیر بعد از آن سه بار بگوید اشهد ان محمد عبده و رسوله آنگاه سه بار بگوید اللهم
 صل علی محمد و آله و سلم و تعاقب المصران و تکرار تجدیدان و استصحاب الفرقان و
 التمران بلغ علی روح محمد بنی النجیته و السلام و سه بار بگوید یا عزیز یا غفور آنگاه سه بار
 بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله
 و سه بار بگوید استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه بعد از آن بگوید سبحان الله و الحمد لله
 سبحان الله العظيم و بجهده استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق القیوم غفار الذنوب سار الیبوب
 علام الغیوب کشاف الکر و بقلب القلوب و اتوب الیه بعد از آن سه بار بگوید

يا حي يا قيوم يا حي يا منان يا ديان يا سبحان يا سلطان يا بديع السموات والارض
يا ذو الجلال والاکرام برحمتك يا ارحم الراحمين بعد اذ ان الله لا حول ولا قوة الا
بالله العظيم يا قديم يا دايماً يا حي يا قيوم يا احد يا صمد يا عليم يا عظيم يا علي يا نور يا فريد يا قويا
يا قويا يا حي يا قيوم يا حي افض حاجتي بحق محمد وآله اجمعين بعد اذ ان نودت نام يا ربنا يا حي
بعد نودت نام بنجا مبر صلي الله عليه وآله وسلم بخوانه كما انست بسم الله الرحمن الرحيم محمد
احمد حامد محمود قاسم عاقب خاتم حاضري ماضي داعي سراج مبرز بشير طير هادي مهدي
رسول الرحمة نبي طه ليس منزل مرفعي خليل كريم حبيب مجيد اعيد وحميد قيم جامع مقني
مقتدر رسول اللام رسول الرحمة كمال الكليل مصطفى مرفعي مختار ناصر قائم حافظ شهيد عادل
حكيم زوجه بيان برهان مؤمن مطيع مذكر داعظ واحد امين صادق ناطق صانع مدني
الطبي عربي باغني مفرى امي عزيز حريص رؤف يتيم طيب طاهر مطهر صبح سيد حق امام
بارحمن محسن اول اخر ظاهرا باطن شفيح محرم امرنا بي علم شهيد قريب منيب ولي عبد الله
محمد كرامت الله محمد آيت الله وسلم تسليماً كثيرا برحمتك يا ارحم الراحمين بعد اذ ان
سبحان ربنا من دون مجازين درود بخواند اللهم صل على محمد بن ابي بقية من الصلوة بشي وارحم على محمد بن ابي
من الرحمة نبي وبارك على محمد بن ابي بقية من البركات بشي بعد اذ ان يجبار آية الكرسي بخواند
اللهم لا اله الا انت الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم لا ماني السموات والارض من ذلك
شيخ حنيفة الباقر يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشي من علم الا بما شاء وسع
كرسي السموات والارض ولا يؤوده حفظهما وهو العلي العظيم بعد اذ ان سب باركوكيد قول اللهم لك
الملك من تشاء وتصرف الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
على كل شئ قدير بعد اذ ان سب باركوكيد قل هو الله احد بعد اذ ان هفت باركوكيد فان قولوا
فضل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم انكاه سب باركوكيد ربنا لا تحلنا مالا
طاقة لنا به وعتقنا وخلفنا وارحمتنا مولانا فانظرنا على القوم الكافرين برحمتك يا

ارحم الراحمين بعد اذ ان سب باركوكيد اللهم اغفر لي ولوالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات
والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات برحمتك يا ارحم الراحمين بعد اذ ان سب باركوكيد
سبحان الاول المبدئي سبحان الباقي المعيد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد انك
سب باركوكيد وان الله على كل شئ قدير وان الله قد احاط بكل شئ عدواً انكاه سب باركوكيد
اقرب توبة بعد ظالم لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حياة ولا حياة ولا نشور ابداً ان
باركوكيد اللهم يا حي يا قيوم يا الله الان انت اسالك ان تحيي قلبي بنور رحمتك ابد يا الله
يا الله بعد اذ ان سب باركوكيد يا مستجاب السباب يا منفتح الابواب يا منقلب القلوب و
الابصار يا دليل السجين يا غياث المستغيث اغثني توكلت عليك يا رب فوفت امرى
اليك يا رب لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ماشاء الله كان وما لم يشأ لم يكن حتى
اياك تبعه واياك نستعين بعد اذ ان يجبار بگوید اللهم اني اسالك يا من يملك حوائج
الساطين ويعلم ضمير الصامتين فلن لك من كل مسأله منك سمياً حاضر او جواً يا هيت
وان لك من كل صامت علماً ناطقاً فاعطنا مواعدك الصادقة واياك انكاه و
رحمتك العاسية ونمتك السابقة انظر الي نظرة برحمتك يا ارحم الراحمين بعد اذ ان يجبار بگوید
يا منان يا ديان يا ديان يا سبحان يا خفزان يا ذو الجلال والاکرام انكاه سب باركوكيد اللهم
اصح امته محمد اللهم ارحم امته محمد اللهم فرج عن امته محمد بعد اذ ان سب باركوكيد اللهم اني اسالك
باسمك واسمك العظيم ان تعطيني ما سالتك بنفسك وكرمك يا ارحم الراحمين الحمد لله الذي
في السموات عرشه والحمد لله الذي في القبور رضاه وامله والحمد لله الذي في البر والبحر سبيله
والحمد لله الذي للعالمون والاطباء الا الله رب لا تذرني فردا وانت خير الوارثين بعد اذ ان سب بار
بگوید سبحان الله الميزان وفتي العلم وزنة العرش وسبلغ الرضا ولا اله الا الله الميزان و
فتي العلم وزنة العرش وسبلغ الرضا برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه يكبار بگوید رضيت باعد
ربا كريماً وحمد نبيا وبالاسلام ديناً وبالقرآن اماً وبالعبادة قبله وبالمؤمنين اخواناً انكاه سب باركوكيد

بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض
 ولا في السماء وهو السميع العليم بعد اذان چند بار بگوید اللهم اجزنا من النار يا مجيب دعوات
 العباد وبار بگوید لا اله الا الله وحمدا لله وبار بگوید رسول الله بعد اذان یکبار بگوید اشهد ان محمدا حق
 والنار حق والميزان حق والموت حق والسؤال حق والعراف حق والشفاعة حق وكرامة
 الاولياء حق وبعثت في الانبياء حق في دار الدنيا وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله
 يبعث في القبور انكاه دست بالا کند و این دعا بخواند اللهم زد نورنا وزد حضورنا وزد مفرقتنا
 وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقتنا وزد قبولنا برحمتك يا ارحم الراحمين بعد اذان
 سبعاد عشر و سوره يس بخواند بعد اذان سوره الملك بعد اذان سوره البقره بخواند
 بعده چون آفتاب بلند برآید نماز اشراق بگذارد و در رکعت پنجم سلام نیت همین است
 در رکعت اول فاتحه یکبار و اذان زلزات الارض زلزلهایک بار و در رکعت دوم فاتحه
 یکبار و انا اعطینا یا بار بعد اذان ده بار در و در سوره بعد در تلاوة قرآن مشغول
 شود تا صلوة پاشت بگذارد و دوازده رکعت پشت سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و
 سوره الفتح یکبار چون سلام و هاتصد بار کلمه سبحان الله تا آخر بگوید و صد بار در و
 بر پیمانبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد بعد تلاوة قرآن مشغول شود تا آن زمان که
 استواء درنگ بگذارد و البته با همه تر خضر ملاقاتی شود و هر دو سوره آخرین بخواند از الم
 تر کبیر تا قل اعوذ برب الناس و چون بگوید ده بار در و در سوره بعد سوره نوح بخواند
 و مشغول شود تا آنگاه که نماز دیگر شود بعد اذان صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم
 بعد سوره فتح بخواند بعد سوره الملك پنج بار بخواند بعد سوره عم بنساولون و سوره و
 النازعات بخواند حق تعالی او را در گورنه گذارد آنگاه ذکر مشغول شود در شرح مشایخ
 بنشته دیده ام که هر که سوره و النازعات بخواند حق تعالی او را در گورنه گذارد و بعد نماز تمام
 بگذارد و بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول بعد فاتحه اخلاص

سبار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و اخلاص بار و قل اعوذ
 برب الناس یکبار بعد از فراغ سوره هبند و بگوید یا حی یا قیوم یعنی علی الا بیان احد
 اذان صلوة الا و این بگذارد و اما از دیگر مائشش رکعت بسه سلام اندر رکعت
 بعد فاتحه اذان زلزات الارض و در رکعت دوم بعد فاتحه الهکم التکاثر و در رکعت سوم
 بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان مشغول باشد که نماز حقن در آید و او کند
 و این دعا بخواند اللهم عی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک بعد اذان نماز حقن چهار رکعت
 نماز بگذارد و در رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر رکعت هر سه قل بخواند
 بعد سلام حاجت خواهد بود و اشود بعد چهار رکعت نماز صلوة السعادت بگذارد و در هر
 رکعت بعد فاتحه تا ازلنا سه بار و اخلاص یا فزوده یا چون از نماز فارغ شود سوره هبند
 سه بار بگوید یا حی یا قیوم شبستنا علی الا بیان بعد اذان چون بنشیند این دعا بخواند اللهم
 انی اسئلك برکتک فی العمر و صمتک فی المیثقه و دستک فی الرزق و زیاده فی العلم و شبستنا
 علی الا بیان بعد اذان شب سه قسم اول پاس شب در نماز مشغول باشد دوم پاس
 نماز بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فریضه بود بر ما واجب است بچهار سلام
 بگذارد و هر چه داند از قرآن بخواند آنگاه یک زمانی در خواب رود و بعد بر خیزد و تجدید وضو
 کند تا صبح کاذب مشغول باشد در خبر است که بزرگی را نماز بجهت فوت شده بود از استیظنا
 کرد یا بشکست این بزرگ گرد خود بر آمد که از کجا بود و با تف آواز داد که نماز بجهت فوت شد
 همین بار آورده که پای بشکست بعد اذان مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفت
 شده است چنان باز از سر گیرد و اما میباید که ذره سجده نکند و سنت مشایخ خود رفت
 باشد الحمد لله علی ذلک مجلس نهم دولت پایبوس میگیر گشت شرح او حد کرمانی و
 شیخ واحد بر بان غزنوی و خواجه سلیمان عبدالرحمن و چند نفر در دولت شان دید بخدمت
 خواجه حاضر بودند سخن در سلوک میرفت بعد اذان بر لفظ مبارک را ند که سلوک را بیغنی

شایخ صد مرتبه نهاده اند ازال هفتدهم مرتبه کشف کرامت است پس هر که درین خانه
 هفتدهم خود را کشف بکند مرتبه هشتاد و سگی برسد پس روزه راه بیاید که خود را تا آن
 زمان کشف نکند او در هر صد مرتبه برسد بعد از آن فرمود که در خانه آن خواجه کمال چیست
 بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند ازال نهم مرتبه کشف و کرامت است
 پس خواجه کمال تا میگویند که مردم خود را درین مرتبه کشف و کرامت نگرند چو در هر
 پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود بعد از آن درین
 محل فرمود که در سلوک آمده است که وقتی خواجه چنین بند او می رسد الله تعالی را
 پرسیدند که شما دیدار چه انخواهید و اگر نخواهید بیاید فرمود یک چیز نخواهم دانست
 که موسی صلوات الله علیه بخاست و آن دولت بد و روزی نشد و محمد صلوات
 علیه و آله و سلم را بی خواست روزی شد پس نیده را با خواست چه کار اگر لایق و اهل
 آن شده ام بخودی خود و حجاب برخواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است
 که خواست کنم بعد از آن سخن در عشق اقا در لفظ مبارک راند که دل عاشق آتشکده
 محبت باشد پس هر چه در فرود آید آنرا بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه آتش با
 فراز آتش محبت نیست بعد از آن فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی رحمه الله تعالی
 در مقام قرب شد بانف آواز داد که ای بایزید امروز روز خواست تو بخشش است
 بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدیم خواجه سر سجده نهاد و گفت بنده را با خواست
 چه کار کنی و بخشی که از پادشاه شود بنده بدان راضی است آواز برآمد که بایزید آخرت
 بتو دادم گفت الهی آن زندان خانه و درستان است باز آواز آمد که ای بایزید
 بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و هر چه ملک است هم بتو دادم گفت خیرند ابر
 آمد که مطلب و مقصود تو چیست تا بتو بدیم گفت الهی تو میدانی که مقصود من چیست
 بانف آواز داد که ای بایزید تو ما را می طلبی اگر ما را طلبیم تو چه کنی بهمین که آواز برآمد خواجه

سوگند خورد که بجز و جلال تو اگر مرا بطلبی خود ای قیامت در میان مشرد ایم و پیش آتش
 دوزخ بایستم یک آه جملگی آتش دوزخ را فرو برم و از آنجا چیز گردانم زیرا چه پیش آتش
 محبت آتش دوزخ هیچ تابش ندارد چو بایزید این سوگند بر زبان راند بانف
 آواز داد که ای بایزید یافتی آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همدین محل فرمود که راجع به
 شی زار شبهای بشوق داشتیاق عشق فریاد میکرد الحریق الحریق خلق بهره آن فریاد
 بشنیدند بروی آمده تا آتش را اطفا کنند و اصلی در میان ایشان بود گفت در ایشان
 چه نادانی است که آتش را بجا با لطف کردن آمده اند آتش محبت دارد و بسزا
 عشق دوست مسکن گرفته است چو طاقتمی آورد فریاد میکند که الحریق الحریق
 و این آتش کشته نگردد مگر بوصول دوست آنگاه همدین محل فرمود که منسور
 علاج روح را پرسیدند که کمالیت در عشق دوست چه چیز است فرمود که چو در
 بساط بیاست بگسوده باشد پس عاشق را بر سر بیاست بداند او ذره ازال فاعده
 خود تجا و زنگنه در رضای مشوق که بر میان بندد و بمشاهده او چنان مستغرق شود که
 از بس تن و کشتن ایشان خبر نباشد آنگاه خواجه حسین الدین او ام الله تقوا چشم پر آب
 کرد و این بیت بر لفظ مبارک رانده خور و بان چه بنده گیرند - عاشقان پیش شان
 چنین میرند بعد از آن همدین محل فرمود عاشقی را بر سر قبه بغداد هزار تازیانه زود آواز
 دست نشد و از پای در نیامد و اصلی بر سر او رسید پرسید چه حالت گفت مشوق
 من پیش نظر من بود بقوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود انام محمد غزالی چنانچه
 میگوید که وقتی همیاری را بر سر باز از بغداد دست و پای برینند او را خنده یافتند
 شخص بر سر او میگذاشت او را در خنده دید پرسید که این چه طریقی است گفت محبوب
 من در نظر من بود بقوت مشاهده او ازین در خبر نداشتیم چنان در مشاهده
 مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و

فرمود بر مناسب حال مشاهده دوست سے او بر قتل و من در حسیب انم - کان راندن
 تیشش چه نکو ستید - بعد از آن سخن در سلوک و احوال عارفان اقامه بر لفظ مبارک راند
 که وقتی خواجہ بایزید سظامی روح در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیفیت
 السلوک الیکند استنید که ای بایزید طلق غمگن نشنا و قل هو احد یعنی اول خود را طلاق
 ده آنگاه حدیث ما گوی بده خواجہ فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را و آنچه در دنیا
 مست بعد از آن خود را طلاق نه گوید یعنی خطبزاری ندهد و داخل اهل سلوک در نیاید و
 از ایشان نباشد پس اگر چنین نبود کفای بود در میان اهل دعوی که در سلوک میکند بعد
 از آن فرمود که یکی از بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت آهی تو را
 من هفتاد سال حساب خوانی من از تو هفتاد هزار سال بی گفتن خواهم اندامه امروز هفتاد
 هشتاد هزار سال است بر یکم گفته جمله را در شور آورده از بی گفتن و بیخبر شور با که اندر زمین
 و آسمان آمده است از شوق است پس که آن بزرگ این سخن بگفت آواز بر آمد که
 جواب بشنواز زوی شما شمارا یعنی هفت است را ذره ذره کنم و بهر ذره دیدار نمایم گویم اینک
 هفتاد هزار سال و باقی در کنار نهادیم آنگاه بعدین محل فرمود که عارفی بود هر روز این
 سخن بگفتی هر کسی بچیزی فرود آمد و ما تم که هیچ فرود نمی آیم پس بچار خود را فانه کرد و ماند
 بر اے خود نخواهم و هفت زمین بر هم افکند آنگاه هم در غلبات شوق حکایت فرمود
 او خواست مرا بیند و ما نخواستیم که او را بینیم یعنی بنده را با خواست چه کار که وقتی بزرگ
 میفرمود که سهل روی از ایشان بگردانیدم و بجزرت رفیق همه را پیش از خود آنجا حاضر
 دیدیم آنچه خواستیم حق تعالی بیک عنایت پیش از من بخود رسانید بعدین محل فرمود
 که وقتی بزرگی می فرمود که چون ما را پوست بیرون آمدم و نگاه کردم عاشق و مستوق
 و عشق یکی دیدم یعنی در عالم تو دیدیم یکست و یکی لذت تو دید بعد از آن فرمود که چون طرف
 کامل عالی می شود از صد هزار مقام بیرون می آید و کل خود بیشتر میکند و اگر از این مقام

بیرون می آید بعدین مقام حیرت از آن است یعنی هنوز در کنار است پس راه نمی آید
 همیشه شود و فعل می ماند آنگاه بعدین محل فرمود که خواجہ بایزید گفتی رحمت احد تعالی که سی سال
 است حق من بودا کنن من تلمذ خود دیدم یعنی آنچه من بودم نماند و شکر است و جز آن و ما و
 منی از میان بر قاست اما چون نمانده ام حق تعالی آینه خویش است و اینکه می گویم آینه
 خویشم یعنی حق بزبان من میگوید و من در میان نه بعد از آن بعدین محل فرمود بر لفظ
 مبارک راند که خواجہ بایزید روح گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت بر چه
 حضرت نصیب نشده است و چون بدرگاه شدم هیچ زمستی نبود اهل دنیا مشغول بودند
 بر دنیا و اهل آخرت با آخرت و مدعیان بدعوی و ارباب تقوی و تقوی و قومی با اهل و مشرب
 و قومی بسلاح و رقص و قومی مٹی شاه بودند در دریای بحر غرق شده بودند بعد از آن
 این حکایت فرمود وقتی بر آمد که گرد خانه کعبه من طواف میکردم آنگاه بعدین محل فرمود
 چون سخن رسیدم که از شبهای عاشقی یعنی بایزید صلوات دل خود را می طلبد وقت سحر گاه آواز
 بر آمد که ای بایزید بجز ناچیزی دیگری طلبی ترا با دل چه کار بعد از آن بعدین محل
 فرمود که عارف آن کسی هست هر گجا که باشد و خواهد پیش او آید با هر که سخن گوید جواب شنود
 اما درین راه ا و عارف نیست که بر پی چیزی برود بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه
 هست که چون بدان مرتبه رسد جگلی عالم و آنچه در عالم است میان انگشت خود و بیند آنچه
 خود بایزید روح را پرسند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی گفت تا اینجا رسانیده
 ام آن زمانکه در میان دو انگشت خود نظر میکنم جمله دنیا را و آنچه در دنیا است می بینم آنگاه
 بعدین محل فرمود که طاعت عبادت مرید بود فرمود که مرید انرا در طاعت عبادت
 آنگاه پیدای شود که او در طاعت صوم و شادان باشد از آن شادی او را حجاب ب
 گرد بعد از آن بعدین محل فرمود که کمترین در جسم عارف آن است که صفات حق
 در وی بود آنگاه فرمود وقتی ما به هر می در غلبات شوق بود گفت آهی اگر بیل غرق

مرا با آتش سوزند و من صبر کنم از آنجا که دعوی محبت است هنوز هیچ ندکرده باشم و
 اگر گناه من هم خلق را بیامرزد از آنجا که عفت و رافت و رحمت اوست هنوز من کلام
 نباشد بعد آن بهدین محل فرمود که در هر سب این سلوک عجب آوردن بر یک یکی از گناه
 است آنکاه فرمود بلکه از گناه بدتر بر آنچه توبه از مسیبت یکی است و از طاعت هزار
 یعنی عجب بدتر از گناه است آنکاه فرمود که کمال در حبس عارف در محبت حق آنست
 که اول بر خود نورد دل نماید اگر کسی بروی بدعوی آید آن را بقوت کرامت ملازم کند
 بعد از آن بهدین محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ اودد کرمانی و شیخ عثمان هارونی
 طرف مدینه مسافر بودم در شهری رسیدم که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق
 دو زده هزار بنیاد را در وقت است و حاجتها را بر می آید زیارت انبیا بگردیم و بزرگان
 آنجائی را در یافتیم چنانچه روزی در مسجد دمشق دعا گو و شیخ اودد کرمانی و شیخ عثمان
 هارونی روح و عزیز می بود او را محمد عارف گفتندی از در مرد بزرگ بود از حد واصل بود
 چند برابر روی نشست بودند حکایت درین بود هر که دعوی چیزی بکند تا آنرا میان
 خلق اظهار نکند کی بداند الخضر مردی بر محمد عارف در محبت بود و محمد عارف میگفت
 که فدای قیامت درویشان را عذری نخواستند یعنی معذرت خواهد بود و تو نگران
 را حساب و عقاب آنم در او شوار نمود گفت این سخن در کدام کتاب است خواهی که عرف
 را نام کتاب یاد نمود زمانی سر در مراقبه کرد در کشف محب آن مرد گفت تلمذ انتهای
 درست نبود سر بالا کرد و گفت هر چه بندگان خدا را بنمائی آن صحیفه پیش آن مرد بار
 تا بهیند بر فر فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که در آن سخن بود آنم در آنم در آنم در آنم در آنم
 افراد کرد سر در قدم آورد و گفت اینک مردان خدای بعد از آن سخن درین کشید که هر که
 درین مجلس است چیزی کرامت بنماید بر فر فرشتگان هارونی روح دست در زیر عصا
 کرد و شقی تنگهای زر برون آورد و درویشی حاضر بود او را و او که بر او حلو ابرای او در پیشان

سوجود کن پس که شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ اودد نزدیک چوبی نشسته بودند دست
 بروی زدند بفرمان خدا تعالی آن چوب زرگشته بود و از آن دعا گو بماند از سبب این
 پیر خود تو انتم که چیزی اظهار کنم بر فر فرشتگان هارونی روح و شیخ عثمان هارونی روح
 شما چه از این سخن تلفتید درویشی بود که گرسنگی اثر کرد از شرم میبگفت بر فر دعا گو دست
 در آن کرد از زیر کلاه چهار قرص جوین بکشید جانب آن درویش پر تپاب کرد آن درویش
 و خواججه عارف بر زبان مبارک که درویش را چندین قوت نباشد او را درویش نتوان
 گفت آنکاه فرمود یکی از بزرگان بود او گفتی چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک دنیا رفتم
 خدای را بر مخلوق اختیار کردم چند آن محبت پیش من مستولی شد بلکه خود را نیز دشمن گرفتم
 و حیات نجات از میان برداشتم انش بقا و لطف حق برداشتم بعد از آن فرمود که در سلوک آمده
 است که فردی قیامت از نوعی عاشقان را فرمان شود که در بهشت فرستند ایشان گویند
 که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا پرستیده اند آنکاه فرمود
 که چون رضای خود کسی را بدهند آنکس بهشت را چه کند بعد از آن این اشاره فرمود اگر
 توانید بسر بقا اول باز روید تا بدین حدیث رسید و اگر نه هم صلاحیت زهد با دست
 که بر شامی و زود آنکاه خواججه چشم بر آب کرد بای بای بگر سبت گفت دین راه بسیار
 مردان را عاجز گردانید ای عاجزان را بروی رسانید آنکاه بعد درین محل فرمود که گناه
 شمار چنان زیان نه دار و فر و بجز منی و خوار داشتن برادر سلمان را بعد از آن فرمود که
 که درویشی بود از حد بزرگی کی از او اصلان حق او بگفتی که اهل دنیا در راه دنیا من و دلیل
 آخرت مسروند در مسروند بختی حق و اهل معرفت نور علی نور و این سر سبت که اهل
 سلوک دانند عبادت اهل معرفت پاس انفاس است آنکاه فرمود که چون عارف
 خاموش باشد مراد آن باشد که با حق سخن میگوید چون چشم بر هم نهد طلب کند
 که سر بردار و تا بهتر اسرافیل صورتند از بسیاری طلب که با خدا تعالی مشغول دارد

بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری گفتی که علامت شناخت حق تعالی اگر سخن از خلق و خاموش شدن در معرفت است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کرمانی روح را بر سپید بند که چند سال است زیر اچه چون شناخت خدا نیالی آمد لغزت از خلق آمد بس از آن فرمود هر که خدا را شناخت اگر او از خلق عزت تکبر و همچنین پندار و که در وی نعمت نیست آنگاه همدین محل فرمود که عارف کسی بود هر چه پندار درون او بود همه از دل خود بردارد تا بیکانه شود چنانچه یگانا دوست حق تعالی لغت و بیخ ندارد و او بر خود هر دو سرای فرود نیارد آنگاه بر لفظ مبارک راند که کلمات عارف سوختن باشد خود را در راه دوست بعد از آن فرمود که اگر فردای قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت فرود پیش او راز به بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس فی به باشد و این در داللی باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و هر کوی دوست بگوید عارف بمعرفت نرسد تا معارف یاد نیارد و بعد از آن فرمود که از فریاد اهل محبت هرگز نماند او با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند زیرا چه فریاد عاشق تا آن نمانست که از مشاهده دوست میرد که بدولت مشاهده برسد گفت گوی از میان بر فاست آنگاه این سخن بر لفظ مبارک راند که از جو بی پای آب روان آواز می شنوی که چگونه فریاد میکند همچنین که بدر پای میرسد ساکن میگردد پس چون عاشق به مشوق رسد او را فریاد نماند بعد از آن فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان هارونی روح که خدای ز دوستانتد بینی همچنان که بگرمان در دنیا از وی حجب باشد نابود گردند و عبادت چگونه کنند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه عبدالله حنیف روح به بکار دنیا مشغول شد یا آمد که این خلافت دوست بود سو کند خود تا که در حیات باشم در دنیا هیچ کار که از دنیا تعلق دارد نفرمایم اثر الیم پرخانه سال زریست وقتی کسی ایشان را مشغول بکار دنیا ندید

آنگاه از ولوله مشق خواجه بایزید روح حکایت فرمود که هر صبح نماز و او را فارغ شدی در یک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این ندا آمد بوم تبدیل لارض می بود آن سائ که این زمین را بر پیچید و زمین دیگر پیدا آرند تا فراتر بوالهال شود آنگاه همدین فرمود که وقتی خواجه بایزید رحمت الهی در صحراء بسطام بتوضاء بیرون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند می گفتند هر چند که در صحرائ نظر میکنم می بینم که عشق بایزید هست هر چند که خواستم که پایم بیرون شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فروشد نام و نشان از وی بر نیاید همدین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان بر زبان سخن دیگر فریاد حق نگر دارند بعد از آن فرمود که کترین چیزی که بر عارفان پدید آید آنست که از مال و ملک تر کنند خواه چشم پر آب بگرد فرمود که حق اینست که هر دو جهان در دوستی او بنیل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت اگر به محبت میجو رانند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب اند و از طلب گاری و دوستداری خود فارغ اند خود مشغول مشاهده مشوق اند که مشوق خود آنست در مقابل مطلوب به طلب کار خود نگریست در راه محبت کار طیبیان است آنگاه فرمود که خواجه بمنون محب روح فرموده است چون دلپای اولیا خود مطلع است از دلپای دید که با محبت و معرفت او نتوانستند کشید بسیارش مشغول گردانید پس با گردن خاص نتواند برداشت که حال مجاهدات در ریاضت یافت تجا به آید بعد از آن فرمود که عارف آن بود که جسد کند یکدم بدست آرد و عارف دم پیست که در خدا بگوید و همه عمر خود فدای آن دم کند اگر این چنین دم در یابد اگر سالها آن دم در میان آسمان زمین بچوید نیاید بعد از آن فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان هارونی روح که اگر این کس را سه خصلت بود حقیقت بدال که خدا نیالی او را دوست میدارد اول آنکه سخاوت در با و شفقت چون

شفقت آفتاب و قواضح چون قواصح زمین بعد از آن فرمود که اگر حاجیان قایل
 گردخانه کعبه طواف کنند اما چون از آن مشاهده غافل نخواهند مایل محبت و عاشقان
 این راه به قالب گرد عرش حجاب عظمت طواف کنند چون جز آن مشاهده دارند
 فریاد کنند و بقا خواهند آنگاه فرمود محبت میان اهل سلوک علی است که صد هزار عالم
 نمی خواهند که دانند و ذره از آن علم ایشان خبر ندارند و در زهد نیز طاعتی است نه از آن
 رازان خبر نیست و غافل اند و آن سری است که بیرون این دو عالم است
 و این را ندانند مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون کسی درین هر دو عالم
 ثابت گردد و آنرا بداند پس او هرگز نه بیند بعد از آن گردیدن دعوی نگارد تا او را
 می رنجاند و در بخشش بیدار د بعد از آن فرمود که این هم گفت و مشغله و حرکت که
 زار عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود می آید این هر چه بیرون آمده است
 اما چون در دل پر ره جایی یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گوئی
 که هرگز نشود و فریاد نبود آنگاه فرمود که ان دلیری چند ان نیست که خواجگار است
 از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون حضور آید جایی گفتگوی است و
 فریاد چون خواجگار این فریاد تمام کرد دعا گو باز گشت الحمد لله علی فلک مجلس دهم
 روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل گشت هر کسی از بنندگان و اصحاب سلوک حاضر
 بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود بر لفظ مبارک ماند که در حدیث شریف آمده است
 قال علیه الصلوة والسلام الصبحة توتر یعنی اثر کند اگر بدی در صحبت نیکان بنشیند
 امید آن باشد نیک گردد و اگر نیکی در صحبت بدان بنشیند بد گردد زیرا چه هر که
 یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان یافت آنگاه فرمود اگر بدی
 چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت نیکان در وی اثر کند دلیل
 بر نیکی او باشد و اگر نیکی در صحبت بدان چند روز ملازمت نماید او نیز همچو ایشان گردد

بعد از آن بهدین محل فرمود که در سلوک آمده است که صحبت نیکان بهتر از کار نیکی
 است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه بهدین حکایت فرمود که چون خلافت بصر
 خطاب رسید رضی الله تعالی عنه او را با دوشاه عراق در مصاف گرفتار آمد او را پیش
 امیر المومنین عمر بن خطاب آوردند امیر المومنین عمر بن خطاب گفت که اگر مسلمان خوبی با دوشاه عراق تو
 باشی و این ملک هم ترا از زانی دارم با دوشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد و عمر
 فرمود اما ان الاسلام و اما ان السیف یعنی که اسلام قبول کن وگرنه ترا بکشیم با دوشاه
 عراق گفت من اسلام قبول نمیکنم عمر بن خطاب فرمود تا تیغ بیارند و ایشان را بجاوند آن پادشاه
 در کیاست تمام بود نیک و انا چون اینحال معاینه کرد روی سوی عمر کرد گفت من
 تشنه ام بگو تا مرا آب دهند آنگاه عمر را بر کسی فرمود آب دهند آب در آوند شیشه
 آوردند آن با دوشاه گفت من درین آوند آب نخورم عمر فرمود که با دوشاه است
 برای او در آوند زیر یا قره آب بیارند همچنان کردند هم خورد و لذت مرا آب در آوند گدا
 باید بیارید آب در کوزه گلی آوردند بدست او و او روی بسوی عمر کرد و گفت بل من
 عهد کن تا من این آب نخورم تو مرانه کنی عمر فرمود که من عهد کردم نکندم تا این آب نخوری
 آن با دوشاه بر فرود کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب ریخت آنگاه عمر رضی
 را گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نکندم عمر رضی از کیاست او
 متعجب ماند فرمود که اما ان و ادم بعد از آن او را در مصاف صحبت مروی فرمود که آن یا
 در عایت صلاحیت و زهد است بود چون با دوشاه را در صحبت آن بار برودند صلاحیت
 آن بار بروی اثر کرد و جانب عمر پیغام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا ایام
 آرم عمر او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون اسلام آورد عمر فرمود
 که اکنون ما مملکت عراق ترا بدیم آن با دوشاه جواب داد که مرا ملک کار نمی آید
 مرا از ملک عراق دهبی خراب بده که در وجه معاش من کفایت باشد عمر قبول

کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد جمله ملک عراق را انحصار کرد و هیچ دیه
 خراب نیافتند مگر بادشاه عراق را صورت حال باز گفت که در ملک عراق هیچ دیه
 خراب نیست بادشاه گفت که مقصود من آنست که ملک عراق چنین آبادان و
 سمیر بتو تسلیم می کنم اگر بعد از پنج دیه خراب شود فردای قیامت عهده جواب خدا می
 بر عتر باشد نه بر من بعد سه چشم پر آب کرد که زهی کیاست آن بادشاه که از حد
 مردوانا بود آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان بارونی که مردم مستحق اسم فقر
 کی گوید فرمود آن زمان که فرشته دست چپ او تا هشت سال بر روی پنج نویسد
 آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق پنج چیز باز نگیرند بعد از آن فرمود
 که بر هر عارفی که تقوی باو محبت نیک کند حقیقت بدانکه در روزی محض حرام بخورد
 آنگاه فرمود که روزی از خواججه جنید بغدادی روح شنیدم که بر طریقت محبت پدید
 که شوق عمره محبت چیست فرمود که عمره محبت آن بود که از آن حق تعالی سر روی سانی
 و اشتیاق پدید آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و از ماندن می ترسد اما هر که حق
 را دوست دارد و بهشت از او منتهی بجا ما و گردد آنگاه خواججه معین الدین او را مصلحت
 بر لفظ مبارک رساند که محبت در میان اهل سلوک و اهل محبت آنست که مطیع باشند
 و می ترسند که نباید برانند بعد از آن بهدین محل فرمود که در کتاب محبت نبشتید
 ام بخط استاد خود مولانا شرف الدین روح که صاحب شرح الاسلام بود که وقتی
 خواججه شبلی روح را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش
 فرستادی خوف چندین چرا گفت خوف از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نیاید
 مرا از خود براند که گوید که مرا نمی شنائی دوم از ترس که بوقت مرگ اگر ایام خود
 سلامت برم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و طاعت ضائع کرده باشم بعد
 از آن بهدین محل فرمود که وقتی جنید خواججه شبلی رحمت الله تعالی بر روی بر زمین

نهاده پس سوال کرد از بسکه محبت و هر چه فراموشی آمد پرسید چنانچه سوال کرد که محبت
 شقاوت چه بود فرمود آن آنست که محبت کنی و امید داری که قبول خواهد بود
 شقاوت است آنگاه پرسید اصل در میان محبت گفت آنکه پوسته خاموش باشی
 و در اندوه بوند که فضیلت عارفان همین است آنگاه بهدین محل فرمود که عزیزترین
 چیزی که در جهان است چه چیز است فرمود سه چیز است اول عالمی که سخن او از علم
 خود بود و دوم مردی که او را طمع نبود سوم عارفی که پوسته صفت دوست کند بعد
 از آن بهدین محل فرمود که وقتی خواججه ذوالنون مصری رحمت الله تعالی در سجده لگری باصفا
 طریقت نشسته بود سخن در محبت میگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان
 و عارفان را گویند خواججه ذوالنون مصری روح گفت که صوفیان و عارفان آن
 طائفه اند که دلهای ایشان آنکه درت بشریت آزاد شده اند و از بهوای دنیا و
 حب و صاف شده باشند پس چون چنین شوند در درجه اعلی بیارسانند و از جمله مخلوق
 خالق را برگزینند و از غیر دوست بریند آنگاه مالک شوند نه ملوک آنگاه فرمود که تصور
 رسوم است و نه علوم و لیکن به انقاس اهل محبت و شایخ طبقات را همین اخلاق
 است که مخلوق با اخلاق احدی را چه از خلق خدا می بیرون آمدن نه بر رسوم دست
 دیدن معلوم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیا است و دوست مومنی از سبب
 تبرای او که در دنیا دارد و هر چه عمل بخش و سخاوت خبر نه دارد بعد از آن
 پرسیدند که عارف را اگر به بسیار باشد فرمود که آری اما چنانچه در راه بود چون
 بمحابقین قرب رسد و وظیفه وصال چشمه گریه زایل شود آنگاه فرمود خدا تبارک و تعالی
 که ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده که در عالم هیچ چیز از موجودات نیست
 و نمیدانند که در عالم چیزی موجود است یا نه و ایشان را طایفه نضی و بلغاً آمد و نظر
 بعد از آن فرمود که هر که را دوستی حق در دل بود جان او اقرار گرفت پس او را واجب

ست که هر دو سرای را بدیگری بیند و گرنه بیند عاشق صادق نباشد آنگاه بعد از
 محل فرمود که وقتی داد و طائی رحمته الله را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بر روی
 آمد با ستاد و رویشی بخدمت حاضر بود سوال کرد که حکمت چیست که چشم بسته آمد
 فرمود که امروز چهل و پنج سال است که چشمم را بسته ام تا بفرز خدا تعالی بدیگری نظر کنم زیرا
 چو این محبت نباشد که دوستی خدا کنم و نظر بدیگری کنم و یا یکسے چوندم بعد از آن فرمود
 که بزرگی بود از وی شنیدم که فرزای قیامت حق تعالی بفرماید اعمال اولیا مطالو کند
 و آنرا سبب آن که چون او را برگزیدند و اختیار کردند پس روادارند که میان ایشان
 در آید بود احتمال نکند ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو بعد از آن فرمود که خواج
 ابو سعید ابوالخیر روح گفتی که چون حق سبحانه و تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست
 گیرد و محبت خویش بر وی مستولی گرداند بار دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
 او را در سرای فرزانیت فرود آید و تا باقی ماند بعد از آن فرمود که چون عارف بحق
 رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از آن چو او پرسد که کجا بودی
 و چه خواهی او را هیچ جوابی غیر از این نیست که گوید با من همدمین محل فرمود که اگر پرسند
 انمن شرح احد صدره چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم وحدانیت
 و جلال ربوبیت افتد نابینا شود تا بغیری نظر نماند آنگاه فرمود که وقتی در بخارا مسافر
 بودم کسی دیدم از حد مشغول امانا بنیاد پر رسیدم که خواجبه چند مدت باشد که شما نابینا شده
 آید فرمود آنچه چنان بود که در دوستی کار من بکمالیت رسید و نظر بر وحدانیت و جلال
 و عظمت افتاد و گرفت روزی نشسته بودم بغیری در نظر آمده پیش این بافت
 آواز داد که ای مدعی دعوی محبت ما کنی نظر بدیگری کنی همین که این آواز شنیدم
 چنان شرمند شدم که گفتن بر زبان نیاید مناجات کردم الهی دیده که بغیر دوست
 ببیند کور باد و هنوز این سخن نیکو نگفته بودم که هر دو نابینا شدند بعد از آن فرمود که چو

حق سبحانه تعالی آدم هم را با فرید او را فرمود تا در نماز نشود یعنی در قیام باشد دل در صحبت
 بیوست و جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر به صلت رسید مصالحت آفرینش آوسیان
 در عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار سر سجده
 نهادی و در مناجات این نگفتی که الهی مرا چو فرزای قیامت بر انگیزی نابینا برنگیز
 گفتند این چه دعاست که تو میکنی گفت آنکس که دوست را ببیند نباید که فرزای قیامت
 بدیگری دیده شود و آن از دوستی نباشد بعد از آن حکایت در رویشی افتاد که در رویشی
 این ست هر آینه که بیاید او را محروم نگذارد و اگر گرسنه باشد طعام سیرخوراند و اگر
 برهنه باشد جامه نفیس در بر او کند می باید که همه حال آنکس را محروم نگذارد از مال او پرسند
 باشد که همین ست آنگاه فرمود که وقتی دعا گوشتی عثمان بارونی و در رویشی مسافر بودم
 شیخ بهاؤالدین بخت یار او شی را در یافتم از حد مرد بزرگ بود و یکی از واصلان حق شناس
 بود اما در خانقاه آن درویش رسم بودی هر آینه در روزه که می آمدی محروم از خانقاه
 ایشان نه رفتی و اگر برهنه بیامدی جامه نفیس خویش بدو دادی و هنوز نیکش داده
 بودی که جامه بائ دیگر از عالم غیب بر رسیدی الغرض چند روز بخدمت ایشان طریقت
 کردیم آن درویش فرمود که اول نصیحت این بود که ای درویش هر چه ترا پیدا
 شود در راه خدا تعالی بدی و فلووسی نگاه نداری و طعام بر بندگان خدای برسانی
 تا تو از دوست باشی آنگاه فرمود که ای درویش هر که نعمت یافت ازین یافت
 بعد از آن همدمین حکایت فرمود که در رویشی بود از حد فقیر اما او را رسم بودی اگر
 چیزی از فتوح بروی رسیدی همه را به درویشان دادی و آینه گان را تینیب
 کردی و خود در خانه گذرانیدی چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب حکایت بر سر
 وقت او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت و دو نان جوین جوید
 بود کوزه آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند و تمامی نان تناول

کردند و آب بخوردند روی بیک دیگر کردند که این درویش کار خویش کرد و ما نیز
 میباید کردی گفت دنیا بدو هم دویم گفت از سبب دنیا این در فضیلت افتد
 جواب داد که درویشان بخشندگان دنیا با خیرت و اویم دعا کردند و بگذشتند آخر
 حال آنچنان درویش کامل حال شد که روزی در مطبخ او هزارین طعام موجود شدی که
 خلق خدای را خوردانیدی بعد از آن فرمود که در راه محبت عاشق کسی بود که از هر دو کون
 دل خود بریده گرداند آنگاه خواه فرمود که محبت چارینی دارد یکی بر دوام ذکر خدای بدل
 و جهان شاد بودن دویم آنست که عظیم گرفتن بذكر حق سویم آنست که اشغال کردن آن
 قاطع بارزیدن چهارم بر خود گیرد و هر چه غیر اوست چنانچه در کلام الله فرمان داده است
 قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اقرباؤکم و ازواجکم الخ و صفت مجبان است که بر محبت ایشان
 برای سنی ایشان بود بعد از آن بر چهار منزل روند یکی محبت دویم علمیت سویم حیا
 چهارم تعظیم آنگاه فرمود که در محبت حق صادق کسی است که آواز مادران پدران
 و فرزندان و برادران بر وی بسوی خدای در سول گردد و آن از هر کس بیزار باشد پس
 محب آن کس است که بر علم نفس کلام الله رود بدوستی حق صادق باشد بعد از آن
 فرمود که ایشان عارفان عاشق بی نیازی بود و ایشان بجهان بوقت چاشت از دوست
 آنگاه فرمود که وقتی حسن بصری را پرسیدند که عارف کیست گفت کسی از دنیا اعراض کند
 و هر چه باشد در دوستی حق ایشان کند آنگاه فرمود که خصلت عارفان خلاص است
 در محبت آنگاه فرمود که عزیز تر در جهان نیست که درویشان با درویشان بنشینند
 و هر چه در خاطر باشد بایکدیگر بگویند و صفا گویند و بدترین چیز با این است که درویشان
 از درویشان جدا گردند پس بدانی که از عاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی خدا
 بچه توان کرد فرمود که بدشمنی آن چیزها که خدای تعالی بدشمنی گرفت است از دنیا و از نفس
 بعد از آن فرمود که عارف در محبت کامل کی شود فرمود و فقیه گفتگوی از میان بر خیزد

چنان شود که با دوست ماند و با او بعد از آن بقا مبارک اند که صادق در میان عارفان اوست
 که در ملک او هیچ چیز نباشد و او در ملک کسی نباشد آنگاه همسیرین محل فرمود که وقتی خواججه سمون محبت
 سخن در محبت میگفت مرغی از هوا فرود آمد بر سر او نشست پس چند مقدار دو باز در دست او
 نشست باز در کنار او نشست پس چندان مقدار بر زمین زد که خون از مقدار او روان شد پس
 بیفتاد و جان بداد چون خواجه این فریاد تمام کرد مشغول شد خلق دو عالم با گذشت الحمد علی
 ذلک مجلسی از دویم روز چهارشنبه دولت پایوس میسر گشت مولانا بنام ولدین حقیق
 تفسیر حاضر بود شیخ او صد کرامتی و چند فقره درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتاده بود فرمود
 که توکل عارفان آنست که توکل ایشان بجز خدای تعالی بدیگری نباشد و التفات به هیچ کس
 آنگاه همسیرین محل فرمود که توکل در حقیقت این است که برنج و مویز خلق نه کسی نه شکر
 کند و نه با کسی حکایت آنگاه همسیرین محل فرمود که مهتر ابراهیم غیل اعم مهتر جبریل علم گفت
 حاجت داری گفت بتو نه زیرا چه از نفس خویش غایب بود اما با حق تعالی حضور باطن حاضر بود
 بعد از آن فرمود که اهل توکل اوقات مست و غلبات شوق اگر در آن ساعت ایشان از زنده زنده
 کنند و ایشان را بعلم مجروح کنند و بالت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن فرمود
 که توکل عارف برین نوع بحق بود که تخیر باشد در عالم سکر از آن فرمود که خواه چند را پرسیدند که
 عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از هر چیز اول از علم دویم از عمل سوم از خلوت
 یعنی تا ازین سه چیز بریده نگردد آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگی را از
 علامت عارف پرسیدند فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بجدای بدیگری نبیند بعد
 از آن فرمود که شنیدم از بزرگی که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نبیند
 عارف نموان گفت اول دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت و امن گرفتن بندگی
 مولی و بقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر خاص ساعتی
 که نظر او بر حق او بود بعد از آن فرمود که شنیدم از برادر من شیخ شهاب الدین عمر محمد السهر

در دست رحمة الله که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقر و دوم صحبت
اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک اند که توبه چند مقام دارد اول دور بودن
از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن از منکران و در رفتن به محبوبان
و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و لازم همه توبه رو کردن مظالم و طلب کردن
غنیمت و تصفیه قوه انگاه همدین محل فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر بود بر ترک گرفتن بعد از آن فرمود که قرار گرفتن
درین راه دو چیز است یکی ادب عبودیت و تعظیم حق معرفت بعد از آن همدین محل فرمود
که وقتی شیخ ابو بکر شیبلی را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق از دو
خیزد انگاه حکایت فرمود از ادهمسی آدم بر آمد بجز چیز با آدم بگریستند مگر سیم در حق تعالی
با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگریستند گفتند مبارک است که بر تو عاصی شود مگر سیم حق تعالی فرمود
بعزت و جلال من که قیمت شما در همه چیز در شما بود بدست ایشان آشکارا کنم و فرزندان
او را خادم شما کنم بعد از آن فرمود که چو محب و عوی ملک است کند از محبت بیفتد بعد از آن
همدین محل فرمود که محبت و عوی و فاست با وصال حرمت باطل از وصال و حرمت
وصال یعنی مشاهده فقر محب است که نگاه دارد در خود را و گوش دارد نفس خود را بگزاردن
نماز فرائض بعد از آن فرمود که وقتی خواجبه ضعیف رحمة الله را پرسیدند که صفای محبت
چسیت فرمود آنکه بهفت روز رخ را از عظمت و بهیت بردست استنش بدانند او
بگوید که بردست چسبید باید نهاد بعد از آن همدین محل فرمود او چیزی که بر بنده قرین
گردد بهیت گفت معرفت و ما خلقت الجن والانس الا لیسجدون - انگاه فرمود که حق تعالی
پنهان کرده است چیز بار آور هر چیزی از مکر خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار
اولیا آمد دست که حق تعالی چو مجاهل را زنده گرداند بانوار خویش آن رویت
چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نظر کرد بجن حق را دید باقی

ماند چو حق بی زبان و بی کام و بی مکان از جهت آنکه حضورت نه مکان از
او صاف مجرد گشت باوصاف حق تعالی انگاه فرمود که فرود می قیامت آنست
صدقا عاشقان را از صدق محبت میگرداند سوال کند و اگر کسی ازین عاشقان که
دعوی محبت کردند صادق و ثابت نه آیند شرمند گردند که روئے خود میان
مجهان نتوانند نمود پس ند آید که این عاشقان صادق نبودند او را از میان
عاشقان دور کنند بعد از آن لفظ مبارک را ند اهل محبت کسانی اند که بواسطه
استاد سخن دوست می شوند که احدیث عن قلبی ربی یعنی دل عاشقان نشنود مگر
سخن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چو بمیرد زود در مری بخشد انگاه
که در بادیه درویشی را دیدند که مرده است و می خندد پرسیدند که تو مرده چه می
خندی گفت محبت خدای چنین بود بعد از آن همدین محل فرمود که دل آن بود
که از حال خود فانی بود و بشا هده دوست باقی حق تعالی مستولی در اعمال او بود
او را بخود هیچ اختیار نه بود و تا عرش قرار نه این راه آمد سلوک فرمود روزی ملک
دینار را پرسیدند که ملازمت کردن پروردگار دوست الیسته چگونه بود فرمود که
ملازمت کند پروردگار دوست البته او را وصول حاصل آید یعنی وصال بعد از آن
فرمود که را به بصری را رضی الله عنهما سوال کردند که فاضلترین اعمال کدام است
گفت فاضل ترین اعمال عمارت اوقات است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز
مرادی از آنده است پس او دروغ زن بود در دعوی و مرد کسی است که او
مراوات خویش فانی گردد بمراد حق باقی شود و نامش آن بود که نهاده بود حق تعالی
او آن بود که دوست گوید پس او جواب نه گوید مگر از بندگی زیرا چه اهل محبت
را نه اسم است و نه رسم و نه جواب انگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام
خواجهر عثمان هارونی رحمة الله که اهل عشق جز دوست بدیگری مشغول نه شود

زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود بجله اندوه نزدیک بود و بخی که در خدمت دوست
 انس نگیرد او بجله وحشت بود هر که خاطر او بخت دوست ندارد و هیچ در هیچ دست
 بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون با او بر خیزد از شب یا در نبود بعد از آن
 خواجه اوام الله تعالی چشم پر آب کرد فرمود ای غافل تو شه این سفر را که در پیش
 داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود که اهل محبت طایفه اند که در میان این
 و در میان حق و بیخ حجابی نیست بعد از آن فرمود که عارف در محبت کسی است که
 هیچ چیزش عجب نیاید زیرا چه نسیم دعوی در یک چیز نه شود و قیام از دست
 داده بود آنگاه فرمود که فاضل ترین اوقات اینست که از خاطر و سواس نفس است
 باشی و مردمان از خلق رسته باشند پس گفت هر که را محبت داده اند و فقر او را چشت
 ندهند او خرفته شود آنگاه فرمود که عارفان می گویند که یقین نوری است که بنده بدان
 سوز گردد در احوال خویش پس آن برسد بدرجه مجابان و متقیان بعد از آن فرمود
 که اصل آدمی از آب است و خاک پس کسی که آب بر روی غالب است به لطف
 در ریاضت بید جمال اگر کشف شد موجب گردد و او بمقصود رسد و کسیکه خاک روی
 غالب گردد و لابد او را بانیک باید بوقت سختی پاید اشت تا کاری را شاید آنگاه هم
 محل فرمود که چون حق تعالی خواست که ابر را بریا فرزند از هر الوان لون او گیرد و از
 طعام طمه او گرداند چون الوانها بیا میخت از لون آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت
 و چون همه معطوم را بیا میخت طمه آب بشناخت از خوردن اولذت و حیات یا بند
 اما از لذت خبر ندارد و چون بن الماء کل شیء حی بعد از آن بخدمت خواجه درویشی حاضر
 بود پرسید که جموں کیست گفت آنکه همه در آغاز عشق تا چیز گردد و تویم و سویم
 پیدا شو و گفت بقا و فنا چیست گفت بقا حق است گفت تجرید چیست گفت
 وفات محبوب است و وفات محبت نشنید فاذا اجبت کنت سمعاً و بصراً

فرمود که در ملتان بودم از بزرگی شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول
 ندامت است دوم ترک معاصی است سوم خود را پاک کردن است از
 مظالم و خصوصت بعد از آن فرمود که چیزی است محیط و معرفت جزئی است
 از محیط پس خدا کجا است بنده کجا است علم خدای راست و معرفت را هر دو
 محیط باشند آنگاه فرمود که وقتی که عارفی را سر خالص نبود هیچ فعل او صافی نبود
 آنگاه فرمود هر کس را دوست داری بلا بر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه
 نصوص سه چیز است در میان اهل اول کم خوردن از بهر روزه دوم کم سخن
 از بهر طاعت سوم کم گفتن از بهر دعا اول خوف دوم رجاسویم محبت پس در
 ضمن خوف ترک گناه است تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجاسویم محبت کردن
 است تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتناب
 فکر با کردن است تا رضای حق حاصل شو و گفت عارف در محبت کسی است
 که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر حق گفتن چون خواجه درین فرمود رسیده شدم
 بر آب کرد فرمود مسافر می شوم جائیکه دفن ما خواهد بود یعنی در اجمیر میروم هر کسی
 را دو اع کرد و عاگه بر بر در راه بودیم بعد از آن در اجمیر رسیدیم و آن روز اجمیر
 ازالا هندیان محمود آباد و سلمانی چنان نبود چون تجم مبارک خواجه آنجا رسید
 چندان اسلام ظاهر شد که آن را حد نبود الحمد لله علی ذلک مجلس دو از دهم
 روز پنجم مجلس آخری بپای بود در مسجد جامع اجمیر دولت پایوس حاصل شد
 در ویشان و عزیزان اهل صفا و مریدان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت
 بود بر لفظ مبارک راند که دنیا بی ملک الموت جوی نیز و گفتند چه گفت از آنکه در
 حدیث مسطور است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الموت جسر یصل الجحیم
 الی الجحیم بمرگ پلی است که دوست را بدوست میرساند آنگاه فرمود که دوستی

آنت که اورا بدل کنی که دلہای برائے یاد آفریدہ شدہ خصوصاً از برائی انگل
تاگرد عرش که طواف کند کہ در کتاب محبت آمدہ است کہ حق سبحانہ
و تعالی میفرماید کہ ای بندہ من چون ذکر من بر تو غالب شود من عاشق
تو شوم و عشق بمعنی محبت است انگاہ فرمود کہ عازقان آفتاب صفت
اند جلگی عالم بیتابند کہ از انوار ایشان عدوے باقی نیست چون خواجہ
چنان فواید تمام کرد بگریست فرمود کہ اسے درویش مارا کہ اینجایا
آوردہ اند مدفن ما اینجبا خواهد بود میان چند روز ما سفر خواہم کرد
شیخ علی سجری حاضر بودند اورا فرمان شد کہ مثال بنویس
بر دست شیخ قطب الدین بختیار کاکی مابہ تا در دہلی رود کہ گفت
اورا دادیم کہ دہلی مقام اوست بعد ازاں مثال تمام شد بر دست
دعا گو داد روی بر زمین آوردیم فرمان شد نزدیک ہیا نزدیک تر
شدم دستار با کلاہ بر سر من بدست خود نیا دو عصا شیخ
عثمان ہارونی رحمت اللہ علیہ و روح در برد دعا گو کرد و مصحف و
مصطلے نیز داد فرمود این امانتی است از رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم از خواجگان چشت با ما رسیدہ است من ترا دادم
وروان کردم باید کہ چنانچہ ایشان و ما بجا آوردیم شما نیز حق این
بجا آرید تا فرمای قیامت میان خواجگان ما را شمرند نہ گردانی
دعا گو سر بر زمین آورد و دو گانہ نماز گزارد فرمود برو بچند اسے سپردم
و ترا بمنزل گاہ عزت رسانیدم بعد ازاں سخن فرمود کہ چہا چیز گوہر
نفیس است اول درویشی کہ تو نگری نساید دویم گرسنہ کہ سیر گرداند
سویم اندوہ گین کہ شادی نساید چہارم مروی کہ باشن بودوستی

ناید انگاہ فرمود کہ مرتب اہل محبت چنانست کہ اگر پرسند شب
نماز گزاردے گوید کہ ما را فراغت نیست ماگرد ملک الموت سے
گردیم و ہر جا کہ در ماندہ است اورا دست میگیریم چوں خواجہ
دریں فواید بود دعا گو میخواست سر در قدم آورد ان شود ضمیر
روشن کہ در سخن بود بر فور فرمان شد بیا بر خاستم سر در قدم آوردم
فاتحہ خواند گفت روی نخراشی و مردہ شدہ باش روئے زمین
آوردم باز گشتم گفت در حضرت دہلی آمدم و سکونت کردم جلگی
عالم از اہل صفہ و اینہ و جز آل برد دعا گو روی نہادند چہل روز میان دہلی گشت
بود کہ آئندہ بیا مدخرا آورد کہ شیخ پس از روان کردن بن بست روز
در حیات بود کہ بر حمت حق پیوستند ہمان شب خاطر خراب
بلبوس سھلا بودم در خواب شدم خواجہ را بیدم کوی در
زمین عرش استادہ کردہ اند من سر نہا دم و ازین باز
پرس کردم فرمود خدا تعالی مرا بیا مزید و زودیک
کرتیان ساکنان عرش مقام داد اینجبا
میباشم علوم ربانی و فواید
سلوک در محمود نشستہ شد

از دوکان
شیخ اکبری بخش
محمد جلال الدین تاجران
لاہور کتب ہر علم و فن
بر رعایت و کفایت
دستیاب مے شود
الحمد لله على ذلك فقط

المشتمران
شیخ اکبری بخش جلال الدین
تاجران کتب کشمیری
بازار لاهور

برخی از احوال حضرت معین الدین حسن چشتی سنجرى
اجمیرى قدس التدره

بدانکه خواجہ علیہ الرحمۃ از اولیائے کبرانی چشت ست بکرامت و
ریاضت معروف و بکمال اوصاف ولایت موصوف بود شانی عظیم
رتبه عالی داشت و از سادات صحیح النسب است خرقه فقر و ارادت
از خواجہ عثمان بارونی پوشیده و در مشایخ ہندوستان امام
الطریق بود و بقدم میمنت لزوم وی نور اسلام در ہندوستان شایع
شده و ازین سبب بخطاب ہندالولی مخاطب گشت و حضرت خواجہ
مدام نماز عشا بوضو فجر ادا کردے چنانچہ تا ہفتاد سال وضوئی او جز
متوضا نشکست و برہر کہ نظر توجہ کردے بخدا رسانیدے و بعد ہفت
روز بی پنج مثقال نان خشک کہ آب تر کردہ می بود روزہ افطار کردے
و جامہ دو تانے بخیہ و وز پوشیدے و چوں پارہ شدے تہائے
کہنہ پاک نمودہ بران میبوند کردے اصل وی از قصبہ سنجرستان
بود و نسب پاک و سے بد و از دہ پشت بامیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
کرم اللہ وجہہ میرسد بدین طریق کہ حضرت خواجہ معین الحق والدین بن
غیاث الدین بن سید کمال الدین بن سید احمد حسین بن سید پیر بن
سید عبد العزیز بن سید ابراہیم بن امام علی رضا بن موسی کاظم
بن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن امام علی زین العابدین بن سید
الکونین امام حسین بن علی المرتضیٰ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و سید
غیاث الدین والد بزرگوار وی در عراق وفات یافت و بہان با آسودہ
است و والدہ ماجدہ وی خاص الملک نام داشت مولد شریف و سے

بلدہ اصفہان است و نشو و نما در خراسان یافت و چون عیش و عشرت
بیازدہ سالگی رسید پدر بزرگوارش فوت شد و چوں مالکان ترکہ
غیاث الدین سہ پسر بودند ہر سہ در شہ پدیدی باہم تقسیم نمودند
و یک قطع باغ بورشہ خواجہ رسید روزے در آن بلع تشریف
میداشت کہ مجذوبی ابراہیم قلندر نام را در انجا گذرافتاد خواجہ بتطہیرش
برخواست و دستش میبوسید و زیر درختی بنشانند و خوشہ انگور پیشکش کرد
مجذوب با انگور رغبت نکرد و قدرے کنجاہ از بغل بر آوردہ در وہان خود
نہاد و بدندان خائیدہ بر آوردہ و بدست خود در وہان خواجہ نہاد و بجز
خوردن کنجاہ انوار الہی در دل خواجہ جلوہ گر شدند خاطر فیض آثار از
اسباب و نبوی سرد شد فی الحال باغ و غیرہ را بفروخت و بستحقان
رسانید و بطلب خدا مسافر گشت اول بمرقد رسید و آنجا ب حفظ قران و
تعلیم علوم ظاہری پرداخت و بعد از تحصیل و حصول تفضیل علم عنان توجہ
بسوی عراق منتظف گردانید و در قصبہ بارون کہ در نواحی نیشاپور
است رسید و بخدمت خواجہ عثمان بارونی کہ از کبار مشایخ وقت
بود مرید شد و سالہا سال بخدمت آن حضرت ماندہ خدمات شایستہ
بجا آوردہ کار باطن تکمیل رسانید و خرقہ خلافت یافت بعد از ان روانہ
بنداشتہ و در اثنای راه بقصبہ سجان بخدمت خواجہ نجم الدین کبرائے
فاز شد و از انجا بر کوہ جوہی کہ بسطوفان کشتی نوح علیہ السلام بر
آن کوہ قائم شدہ بود رفت و در انجا مشرف بشرف خدمت حضرت

خوش الاظمحی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره السامی شد و همکاب
 انجناب بخیلان و از جیلان به بغداد رسید چندی بقیض صحبت آنحضرت
 مستفیض ماند و نیز در بغداد بشفقت صحبت شیخ ضیاء الدین سیر روشن
 ضمیر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی مشرف گشت و نجایز
 خواجه شیخ الشیوخ هم صحبت با دروابطه با بوقوع آمد من بعد بخدمت
 با عظمت محبوب سجانی خواجه اوحد الدین کرمانی حاضر شده خرقه
 خلافت یافت پس از آن بهمدان آمد و استفاده فیض باطن از مقبول
 یزدانی خواجه بر یوسف بهدانی نموده از آنجا متوجه تبریز شد و مشرف بخدمت
 زیارت حضرت ابوسعید تبریزی که پیر طریقت شیخ جلال الدین تبریزی
 بود شده فایده صحبت با آن برداشت و زانجا رونق اخرازی اصفهان
 شده چند مستفیض صحبت محبوب رحمانی شیخ محمود اصفهانی که قطب
 وقت بود ماند من بعد بهمدانشیر رفت و خواجه ابوسعید مهنندی را دریافت و
 نیز در استرآباد رسیده مشرف بشفقت صحبت خواجه ناصر الدین استرآبادی
 که شیخ عظیم القدر و کامل الولاية از اولاد شیخ بایزید بسطامی بود گردید و در
 آن وقت وی یک و صد و بیست و هفت سال عمر داشت و فخر صحبت
 او شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی میگردند من بعد در غزنی آمد
 و چند ایام بشمس العارفین شیخ عبدالواحد غزنوی که پیر شیخ نظام الدین
 ابوالموید بود صحبت با داشت و سوامی این حضرات عالی درجات از
 دیگر صد با اولیاء الله و مشایخ عالیجاه فیض باطنی یافت و از جناب

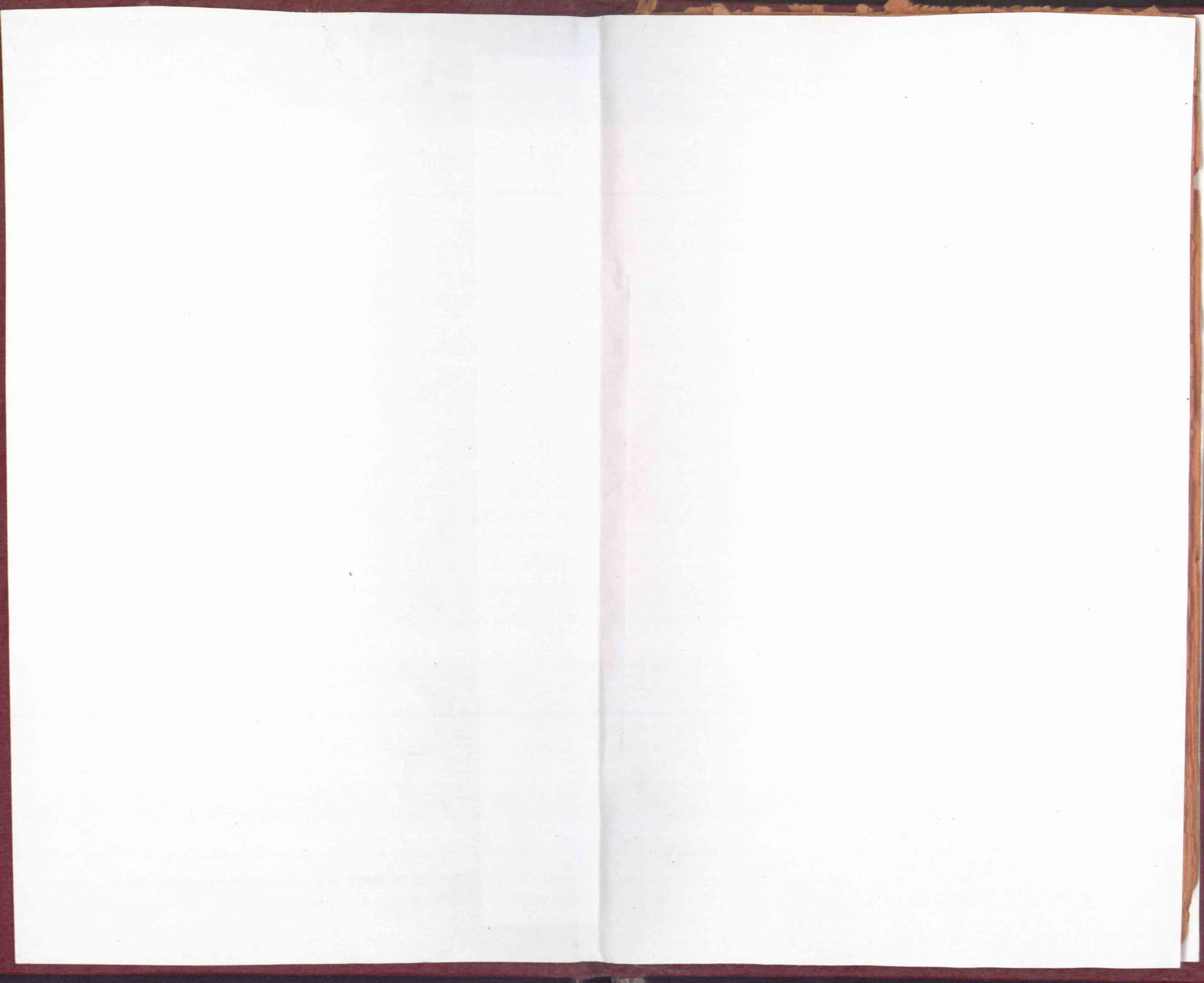
ربانی مامور سمیت میند و ستان گشت در لاهور تا دو ماه بر مزار پر
 انوار مخدوم علی علوی بچویری لاهوری قدس سره مستکف مانده بعد
 حصول فواید باطنی از لاهور روانه و ملی گشت و چو شک در و ملی قیام پذیر
 مانده بتبار بیخ و هم ماه محرم سال پانصد و شصت و یک رونق اخرازی
 دارالخیر اجمیر گشت و در آنجا اول شخصیکه بشفقت ارادت آنحضرت بخدمت
 شد میر سید حسن خنگ سوار بود که اول از آن مذهب رشیدی داشت
 و بعد از آن تائب شده مرید گشت و بمراتب اعلی رسید من بعد
 هزار در هزار صفار و کبار بخدمت آن محبوب گردگار حاضر شده مشرف
 بشفقت اسلام و ارادت آن حضرت شدند بحدیکه چراغ اسلام در جبهه
 بطیفیل این خاندان عالیشان روشن گشت و صاحب سیر
 الاقطاب میفرماید که بشیکه حضرت خواجه حسین الحق والدین این
 جهان بر ملال انتقال فرمود بعد نماز عشاء و از آنجا مجرّه خاص خود را باند کرده
 اصحاب خواص خود را از آمد و رفت مجرّه منع فرمود و محرمان در گاه که برود
 مجرّه بودند تمام شب صدای پامی شنیدند بدان مانند که کسی متوجه
 میباشد پس استند که خواجه در وجه اند آخر شب آن صداساکت
 شد چون وقت نماز رسید هر چند دستک زدند و آواز با دادند جوابی
 نشنیدند ناچار دروازه کشودند دیدند که حضرت خواجه بر حمت حق
 پیوسته است و در آن شب چند کس از اولیاء الله حضرت
 حضرت شاه رسالت علیه الصلوٰة و التحیت را در خواب دیدند که میفرمایند

بین الدین آمده ایم و چون آن
بر پیشانی مبارک آن جناب از غیب
شسته پدید آمد **ولادت با سعادت**
در پنج در سنه پانصد و سی و هفت و
جامع الکمالات روز دوشنبه ششم ماه
بیست و نهم سال ششصد و سی و سه در عهد سلطنت
آن شه باب الدین التمش بوقوع آمد و در
سوره وی در دارالخیر اجبر است که اول از
خشت سازه تعمیر کرده بودند من بعد از رنگ
بلائی همه آن ساختند و قبر نخستین را
هم بحال خود گذاشتند فقط بنام



تمت باخیر

کتاب نذاود دیگر کتب هر علم و فن و قرآن شریف از
دوکان شیخ الهی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب
لاهور به رعایت و کفایت دستیاب می شود - هر چه
مطلوب باشد طلب فرمایند فهرست کتبخانه بلا قیمت روانه میشود
المشیر
شیخ الهی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب لاهور



۴۵۵۹۷۸